

مصیبت نامه امام حسین علیہ السلام



سروده: فرامرز فیاضی

مقدمه و شرح لغات: زهرا فیاضی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مصیبت نامه امام حسین علیہ السلام



سروده: فرامرزیاضی

مقدمه و شرح لغات: زهرا فیاضی

- سرشناسه : فیاضی، فرامرز، ۱۳۵۹ -
- عنوان و نام پدیدآور : مصیبت نامه امام حسین علیه السلام / سروده فرامرز فیاضی؛ مقدمه و شرح لغات زهرا فیاضی.
- مشخصات نشر : قم : زمینه سازان ظهور امام عصر (ع)، ۱۳۹۹.
- مشخصات ظاهری : ۶۰ ص؛ ۹/۵ / ۱۹ س م.
- شابک : ۸۰۰۰ ریال : ۸-۴۷-۸۸۰۳-۶۰۰-۹۷۸
- وضعیت فهرست نویسی : فیبا
- موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴
- موضوع : Persian poetry -- ۲۰th century
- موضوع : شعر مذهبی فارسی -- قرن ۱۴
- موضوع : Religious poetry. Persian--۲۰th century
- شناسه افزوده : فیاضی، زهرا، ۱۳۶۱، مقدمه نویس
- رده بندی کنگره : PIR ۸۳۵۶
- رده بندی دیویی : ۸۶۲ / ۱
- شماره کتابشناسی ملی : ۶۱۶۱۳۰۳

مصیبت نامه امام حسین علیہ السلام

شاعر

استاد فرامرز فیاضی

مقدمه و شرح لغات: زهرا فیاضی

ناشر: زمینه سازان ظهور امام عصر (عج) / چاپ: اول ۱۳۹۹

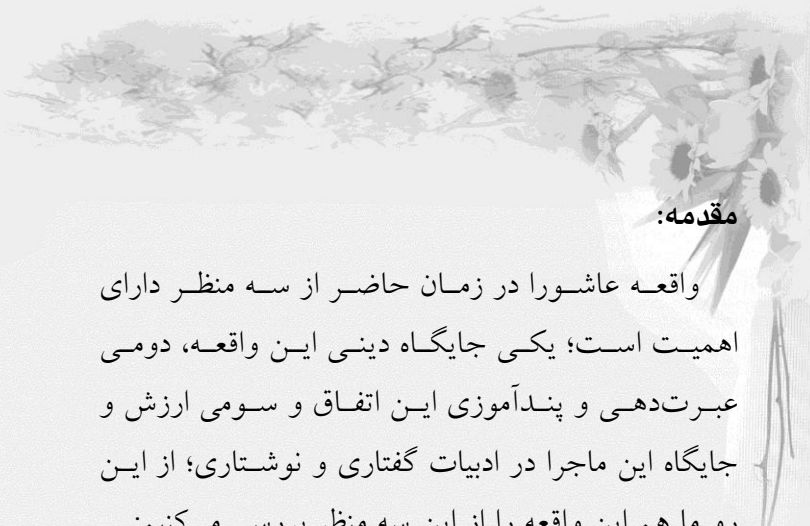
چاپ: زمزم / امور فنی: عسگری ۹۱۲۲۵۳۳۶۱۴

قیمت: ۸۰۰۰ تومان / شابک: ۸-۴۷-۸۸۰۳-۶۰۰-۹۷۸

قم: خیابان ارم / پاساژ قدس طبقه آخر / پلاک ۱۷۶

انتشارات زمینه سازان ظهور امام عصر (عج)

کلیه حقوق برای مولف محفوظ می باشد.



مقدمه:

واقعه عاشورا در زمان حاضر از سه منظر دارای اهمیت است؛ یکی جایگاه دینی این واقعه، دومی عبرت‌دهی و پندآموزی این اتفاق و سومی ارزش و جایگاه این ماجرا در ادبیات گفتاری و نوشتاری؛ از این رو ما هم این واقعه را از این سه منظر بررسی می‌کنیم:

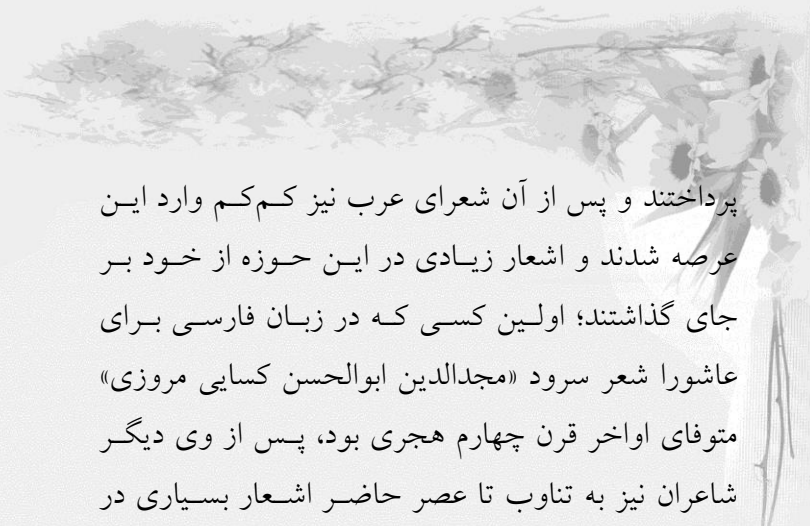
یک: ماجرای عاشورا در حوزه‌ی دین و آموزه‌های دینی با قرائت شیعی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و تأکید زیادی بر پاس‌داشت این واقعه شده است؛ مانند این روایت که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که بر حسین بگرید یا بگریانند یا حالت گریه بگیرد، آتش دوزخ تنش را نسوزاند و بهشت برای او حتمی است»؛ به همین دلیل، جمع زیادی از شیعیان و برخی اهل سنت این مصیبت بزرگ را به سوگ می‌نشینند.

دو: انسان باید از اتفاقات و وقایع درس بگیرد تا اینکه نه تنها مانع تکرار آن‌ها بشود بلکه در صورت وقوع بتواند نقش خود را در این وقایع به درستی ایفا نماید. واقعه عاشورا یکی از اتفاقات مهم و تأثیرگذار جهان اسلام است که از بدو پیدایش تا کنون نقش فعالی در

فرهنگ دینی داشته است؛ به عبارت دیگر، این واقعه محل تلاقی دو جریان عثمانی و علوی است که از پس رحلت پیامبر ﷺ شکل گرفت؛ به همین دلیل از پس پیدایش جریان‌های این‌چنینی و تقابل آن‌ها بسیار محتمل است که چنین وقایعی تکرار شود.

سه: واقعه عاشورا اگر از جنبه‌ی احساسی یا حماسی مورد توجه قرار بگیرد، نه تنها استعداد و قوه‌ی خوبی برای شعر و شاعری است، بلکه زبان شعر می‌تواند در دو حوزه‌ی قبل نیز یاور باشد؛ به عبارت دیگر، زبان شعر، که زبانی لطیف و تأثیرگذار است، می‌تواند هم به انقیاد دینی برای سوگواری کمک کند و هم به جنبه‌ی عبرت‌پذیری از آن؛ به دیگر سخن، در دو بخش قبل به جنبه‌های معرفتی و شعورزایی این واقعه توجه شده است، اما در این بخش به جنبه‌ی احساسی و شورزایی این واقعه می‌پردازد؛ زمانی که این دو، یعنی شعور و شور، همراه شوند می‌توانند محرکی قوی برای تعالی شخص و جامعه باشند.

از زمان پیدایش این واقعه اهل بیت (علیهم‌السلام) و محبان این خاندان به مرثیه‌سرایی و نوحه‌گری بر کشتگان کربلا



پرداختند و پس از آن شعرای عرب نیز کم‌کم وارد این عرصه شدند و اشعار زیادی در این حوزه از خود بر جای گذاشتند؛ اولین کسی که در زبان فارسی برای عاشورا شعر سرود «مجدالدین ابوالحسن کسایی مروزی» متوفای اواخر قرن چهارم هجری بود، پس از وی دیگر شاعران نیز به تناوب تا عصر حاضر اشعار بسیاری در این زمینه سروده‌اند.

رویکرد شعرای عاشورایی:

از آن رو که می‌توان با رویکردهای مختلف به واقعه عاشورا نگریست، مانند: رویکرد تاریخی، حماسی، احساسی و عرفانی، می‌توان سروده‌ها را نیز به همین منوال دسته‌بندی کرد. اکثر شعرای عاشورایی چون به دنبال تحریک احساسات و تأثیر نفسانی این واقعه بودند، بیشتر به جنبه‌ی احساسی و توصیفی از این واقعه توجه کردند، هر چند از جنبه‌های تاریخی و حماسی عاشورا نیز غافل نبوده‌اند، اما کمتر شاعری به جنبه‌ی معرفتی این واقعه پرداخته است؛ به دیگر سخن، سروده‌های زیادی نیستند که توانسته‌اند با رویکرد معرفتی به سرایش درآیند.

ویژگی اثر حاضر:

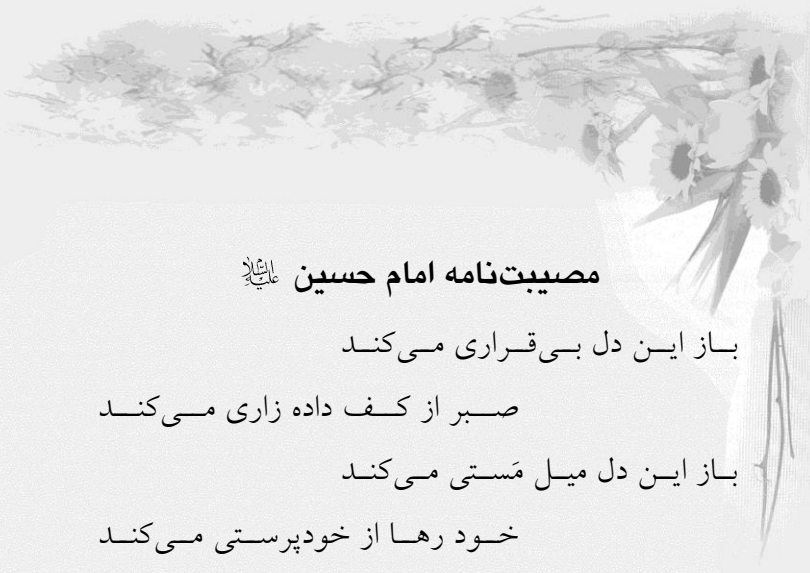
مثنوی مصیبت‌نامه سروده‌ی استاد فرامرز فیاضی، یکی از مثنوی‌های به نسبت طولانی درباره عاشورا است که با رویکرد توصیفی-احساسی به گزارش این واقعه پرداخته است. با توجه به اینکه حوزه‌ی تخصص ایشان علوم عقلی است، از منظر عرفانی نیز غافل نبوده است. سه ویژگی دیگر اثر حاضر را می‌توان به صورت خلاصه چنین بیان نمود:

الف- ایشان سعی کرده علاوه بر جنبه‌ی توصیفی-احساسی ماجرا گزارش نسبتاً معتبری از این واقعه ارائه دهد.

ب- در این اثر تلاش شده است به جای توصیف صرف این واقعه گفت‌وگو محور باشد؛ به عبارت دیگر، بیشتر به دیالوگ‌های منقول در این ماجرا پرداخته است.

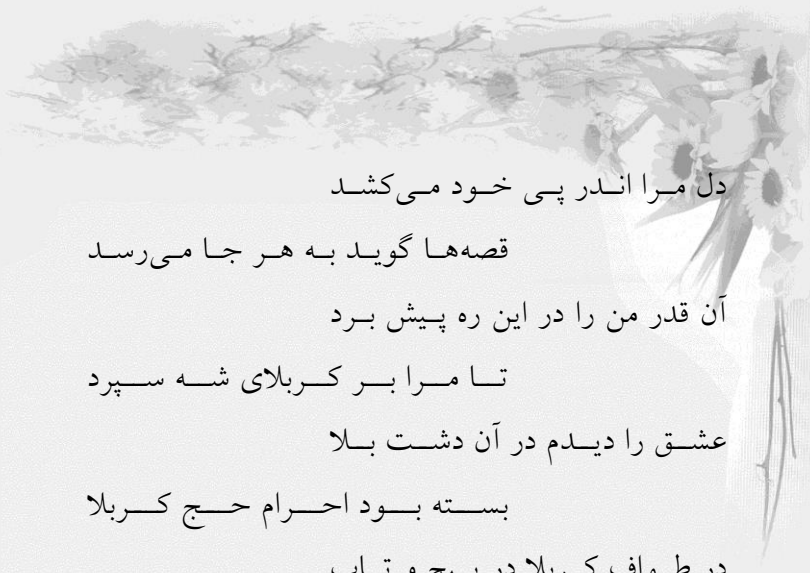
ج- در عین حال که مضامینی عالی را در این مثنوی بیان نموده، سعی کرده است از ایجاز پا فراتر نگذاشته و باعث ملالت خواننده نشود.

زهرا فیاضی

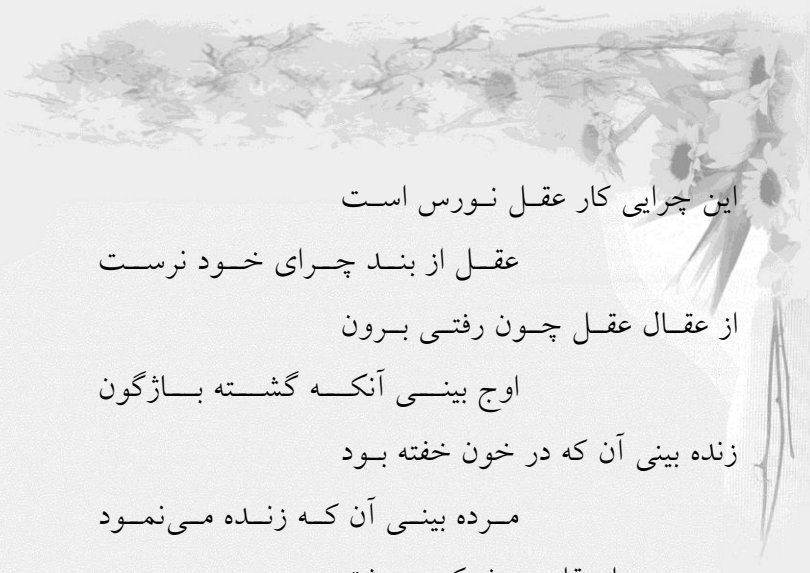


مصیبت‌نامه امام حسین علیه السلام

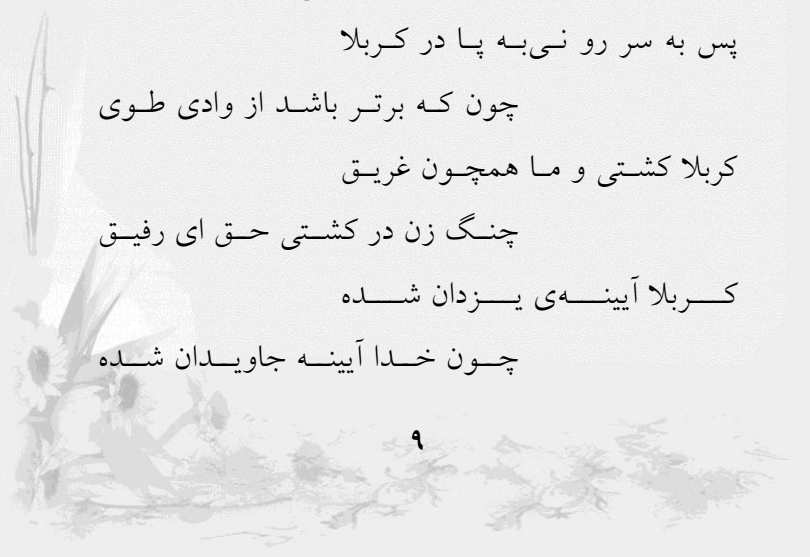
باز این دل بی‌قراری می‌کند
صبر از کف داده زاری می‌کند
باز این دل میل مستی می‌کند
خود رها از خودپرستی می‌کند
باز این دل میل جایی می‌کند
بهر رفتن فکر پای می‌کند
باز این دل کرده صد غوغا به پا
می‌کشد من را به سوی کربلا
می‌کشد من را به سوی دشت خون
سوی نخلستان در خون واژگون
سوی عشق و معرفت، مهر و وفا
سوی تن‌های ز سر مانده جدا
سوی دل‌های اسیر دیگری
سوی جان‌هایی که رفت از دلبری
سوی سرهایی که از تن شد جدا
سوی جان‌های اسیران خدا

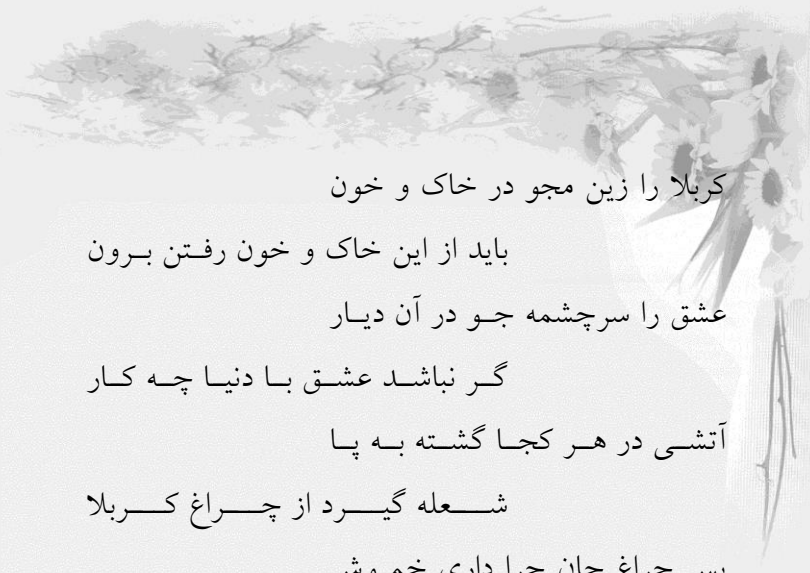


دل مرا اندر پی خود می‌کشد
قصه‌ها گوید به هر جا می‌رسد
آن قدر من را در این ره پیش برد
تا مرا بر کربلای شه سپرد
عشق را دیدم در آن دشت بلا
بسته بود احرام حج کربلا
در طواف کربلا در پیچ و تاب
وی چو ماهی بود گرد آفتاب
در منای کربلا قربان نمود
عقل را پا بست و جان از او ربود
تیغ برآن را کشید عشق از نیام
بردید از عقل حلقومش تمام
گفت این قربانی‌ام بود ای خدا
کآوریدم در منای کربلا
وادی عشق است اینجا نی که عقل
خیمه‌ی عشق است برپا نی که عقل
چون که عشق آید نگوید کس چرا
ز آن که عقلی نیست تا پرسد ورا

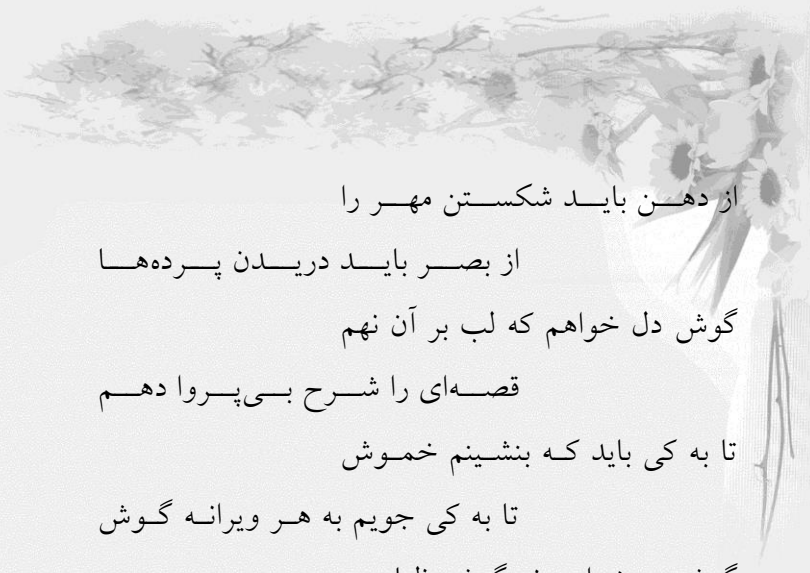


این چرای کار عقل نورس است
عقل از بند چرای خود نرسد
از عقل عقل چون رفتی برون
اوج بینی آنکه گشته باژگون
زنده بینی آن که در خون خفته بود
مرده بینی آن که زنده می نمود
پس مپرس از عقل، پرسش کن ز عشق
زو بجو در کربلا راه دمشق
هم سؤال و هم جواب صد چرا
آشکارا خفته خاک کربلا
دیده بگشا پاسخ خود را بین
بی سؤالت پاسخ آمد بر زمین
پس به سر رو نی به پا در کربلا
چون که برتر باشد از وادی طوی
کربلا کشتی و ما همچون غریق
چنگ زن در کشتی حق ای رفیق
کربلا آینه ی یزدان شده
چون خدا آینه جاویدان شده



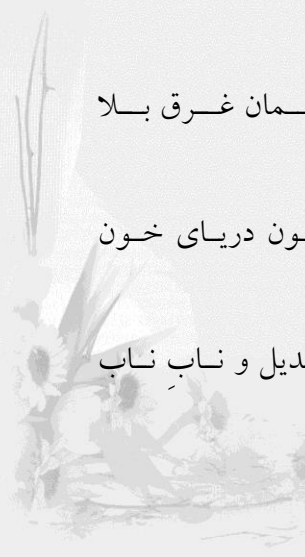


کربلا را زین مجو در خاک و خون
باید از این خاک و خون رفتن برون
عشق را سرچشمه جو در آن دیار
گر نباشد عشق با دنیا چه کار
آتشی در هر کجا گشته به پا
شعله گیرد از چراغ کربلا
پس چراغ جان چرا داری خموش
شعله‌ای از کربلا بر آن فروش
هم تو روشن کن جهانی زین چراغ
گم نگردی ز او بزن بر خویش داغ
زین سبب فرمود ختم الانبیا
که حسینم هست مصباح الهدی
خاک آنجا کیمیا تو چون مسی
بر خودت زن تا که بر پاکی رسی
چون که برگشتم ز حج کربلا
گاه آن آمد دهم شرح بلا
گاه آن آمد که بگشایم دهان
بر زمین آرم زمانی آسمان

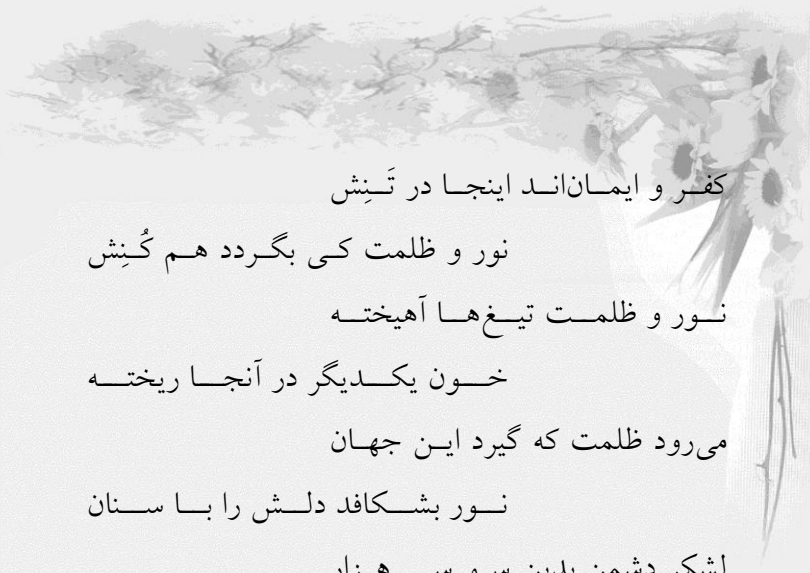


از دهن باید شکستن مهر را
از بصر باید دریدن پرده‌ها
گوش دل خواهم که لب بر آن نهم
قصه‌ای را شرح بی‌پروا دهم
تا به کی باید که بنشینم خموش
تا به کی جویم به هر ویرانه گوش
گوش می‌خواهم نه گوش ظاهری
سرّ دل گویم، نخواهم شاعری
پس تو گوش جان بنه بر قول ما
تا تو را آگه کنم ز آن ماجرا

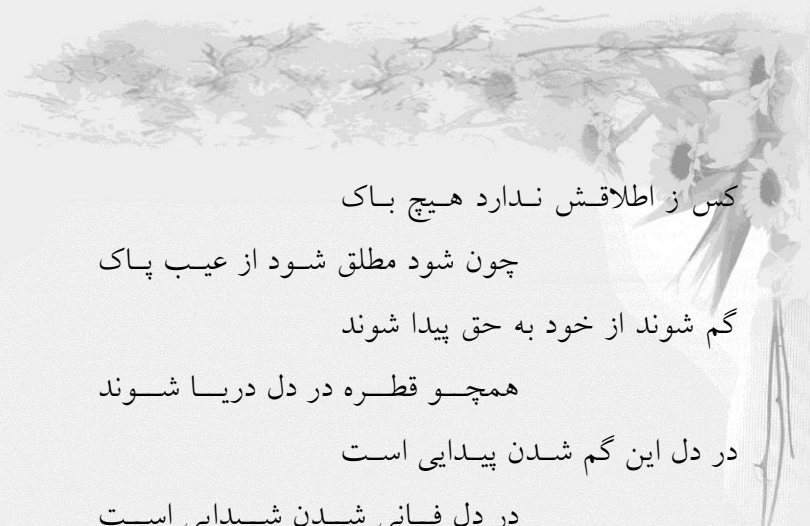
آغاز جنگ و کشته شدن اصحاب امام علی



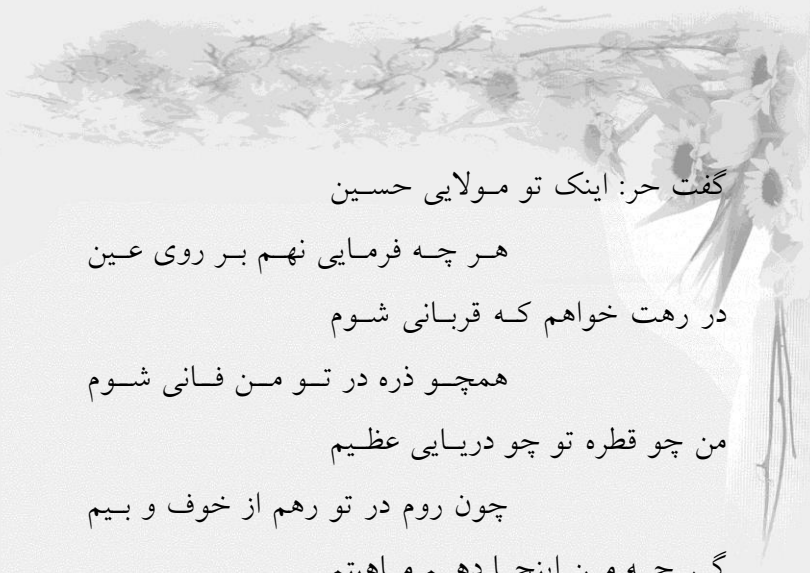
روز عاشورا است اینجا کربلا
شد زمین و آسمان غرق بلا
کربلا نبود بود دشت جنون
دشت می‌گردد کنون دریای خون
آسمان گریان، زمین در پیچ و تاب
صحنه‌های بی‌بدیل و نابِ ناب



کفر و ایمان اند اینجا در تَنیش
نور و ظلمت کی بگردد هم گُیش
نور و ظلمت تیغ‌ها آهیخته
خون یکدیگر در آنجا ریخته
می‌رود ظلمت که گیرد این جهان
نور بشکافد دلش را با سنان
لشکر دشمن بدین سو سی هزار
چند ده مردی مقابل استوار
بهر سربازی همه بسته میان
بهر وصل حق نمانده بس زمان
هر یکی آماده‌ی وصل خدا
در میان قتلگاه کربلا
هر یکی کرده وضو با خون خویش
تا رهد از جسم خود می رفت پیش
چون تعیین بود سد راهشان
تا رهند از آن، همه آماده جان
چون رهند از خود همه در حق شوند
قیده‌ها برنند و خود مطلق شوند

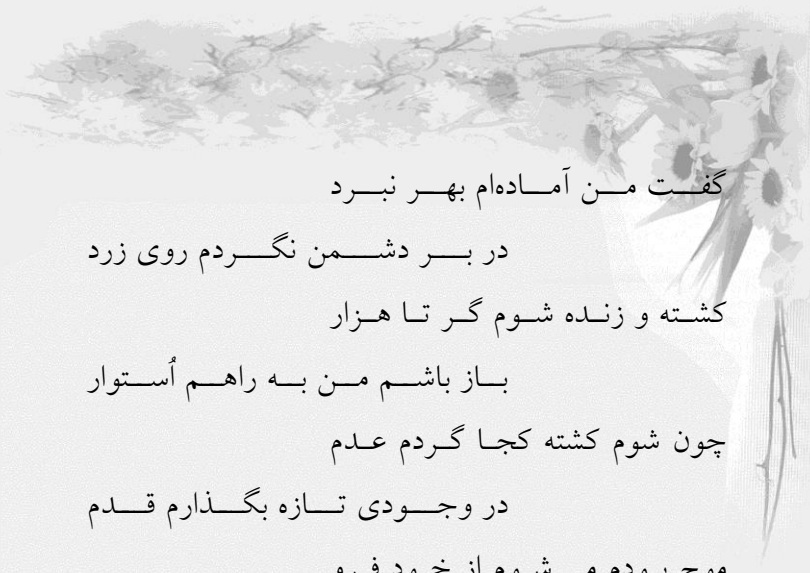


کس ز اطلاقش ندارد هیچ باک
چون شود مطلق شود از عیب پاک
گم شوند از خود به حق پیدا شوند
همچو قطره در دل دریا شوند
در دل این گم شدن پیدایی است
در دل فانی شدن شیدایی است
فانی از خود گشته و باقی به حق
جمله زین عشقند در خون مستلق
آمد از دشمن سواری دل‌غمین
گفت: ای فرزند ختم المرسلین
گر چه نامم حر، بجویم بندگی
هیچ ناوردم به جز شرمندگی
راه تو بستم گناه آلودهام
کن تو از آلودگی پالوده‌ام
شاه گفتش: حر ز مادر زاده‌ای
همچو نامت در جهان آزاده‌ای
راه حق باز است سدش چون کنم
چون ز راه حق تو را بیرون کنم

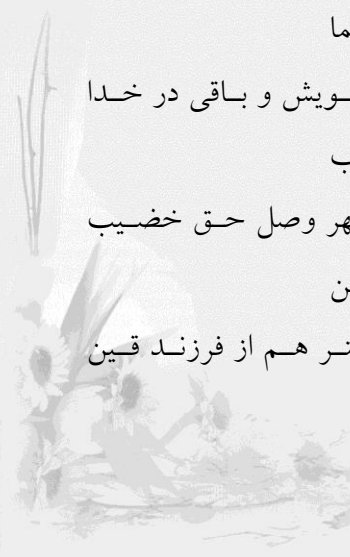


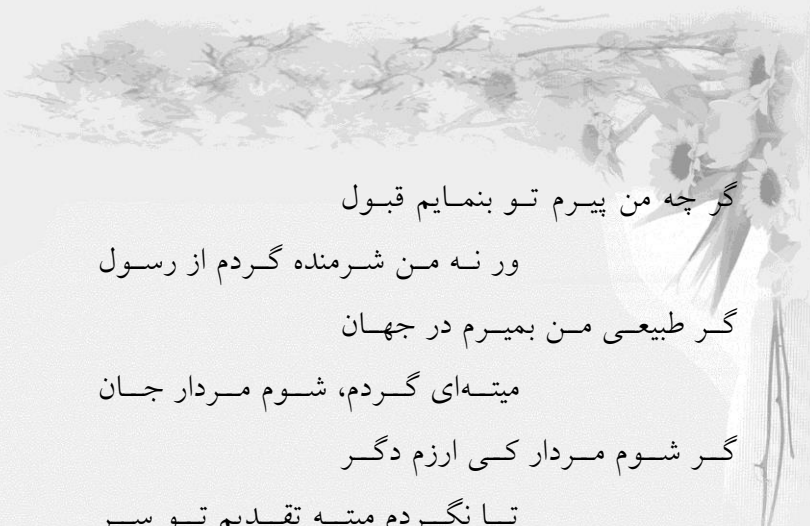
گفت حر: اینک تو مولایی حسین
هر چه فرمایی نهم بر روی عین
در رخت خواهم که قربانی شوم
همچو ذره در تو من فانی شوم
من چو قطره تو چو دریایی عظیم
چون روم در تو رهم از خوف و بیم
گر چه من اینجا دهم ماهیتم
تازه می یابم همی حیثیتم
چون به میدان رفت با حق بود جفت
در میان معرکه اینگونه گفت
تیغ ها آید من آماده ام
مرگ می خواهم، کنون آزاده ام
از مضیق تن چو جانم ره گشاد
قدر بود حق بیابم امتداد
در دلم از مرگ خونین نیست باک
در میان خون شوم از عیب پاک
عیب من خودخواهی من بوده است
تا بخوام خود روان از تن نرست

این قفس را بشکنید ای دشمنان
تا پیرد مرغ سوی آسمان
من اسیری هستم اندر این قفس
چاره‌ام بشکستن آن است و بس
او چنان جنگید تا شد غرق خون
از تعلق‌های تن آمد برون
آب بود او در میان ظرف تن
باز شد دریا چو بشکست این بدن
شاه آمد بر سر نعشش ز مهر
خون او می‌برد با دستش ز چهر
چون به بالین دید مولایش به عین
گفت راضی گشتی از دستم حسین؟
چون که راه تو گرفتم من ز کین
بین که پیش پایت افتادم زمین
گفت شه بر تو هزاران آفرین
آمدی عبد و برفتی حر، همین
ابن قین آمد به چشمی اشک بار
بهر جنگیدن ز کف داده قرار

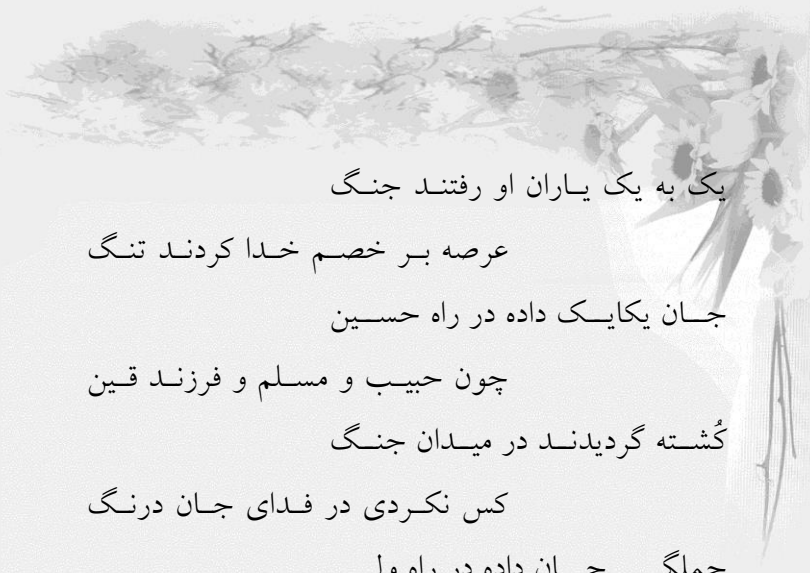


گفت من آماده‌ام بهر نبرد
در بر دشمن نگردم روی زرد
کشته و زنده شوم گر تا هزار
باز باشم من به راهم اُستوار
چون شوم کشته کجا گردم عدم
در وجودی تازه بگذارم قدم
موج بودم می‌شوم از خود فرو
تا شوم دریا کنم رو سوی او
او به میدان رفت و می‌چرخاند تیغ
هیچ در رزمش نیفتاد از ستیغ
حمله‌ور گشتند از هر سو به او
تا به خاک افتاد وی فرخنده رو
پر کشید از جسم خود سوی سما
شد فنا از خویش و باقی در خدا
اینک آمد نوبت جنگ حیب
کرده ریشش بهر وصل حق خضیب
گفت اینک نوبت من شد حسین
من نی‌ام کمتر هم از فرزند قین





گر چه من پیرم تو بنمایم قبول
ور نه من شرمنده گردم از رسول
گر طبعی من بمیرم در جهان
میت‌های گردم، شوم مردار جان
گر شوم مردار کی اززم دگر
تا نگردم میت‌ه تقدیم تو سر
چون که من در راه تو گردم شهید
من سعیدم من سعیدم من سعید
بعد وی نوبت رسیدی بر وهب
او به میدان رفت فارغ از تعب
چون سر پاکش شد از پیکر جدا
سر بیفکندند سوی خیمه‌ها
مادرش سر باز داد و گفت پس
آنچه را دادیم کی گیریم پس
حبذا فرزند من شد رستگار
این خزان‌ش بهتر از صدها بهار
صد هزاران چون وهب گر بودمی
جمله قربان حسین بنمودمی

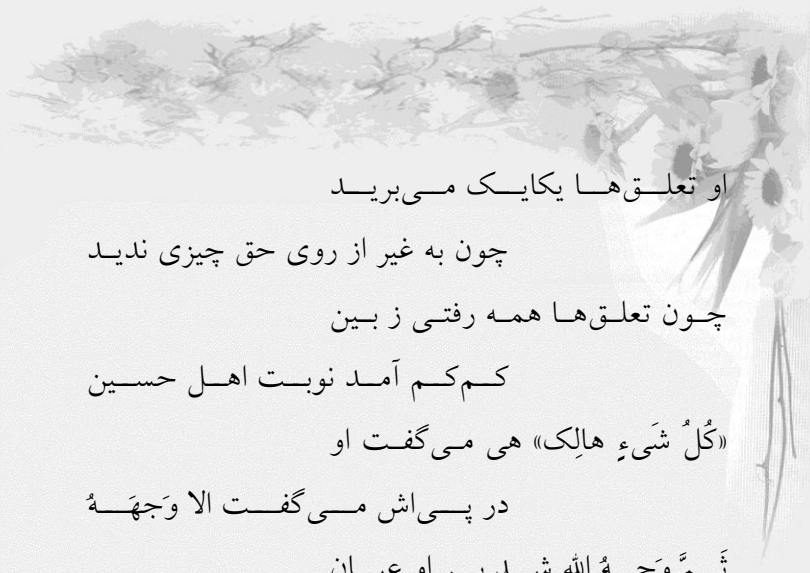


یک به یک یاران او رفتند جنگ
عرصه بر خصم خدا کردند تنگ
جان یکایک داده در راه حسین
چون حبیب و مسلم و فرزند قین
گشته گردیدند در میدان جنگ
کس نکردی در فدای جان درنگ
جملگی جان داده در راه ولی
کس نکردی در فدایش کاهلی
در میان خون حیاتی یافتند
همچو سیلی سوی دریا تاختند
چون که فانی در ره مولی شدند
همچو رودی در دل دریا شدند
پس نگردیدند در دریا عدم
در عدم کی هیچ یک بردی قدم
چون که آنها در دل دریا شدند
جمله از خود گم به حق پیدا شدند
ماهیت دادند از بهر وجود
فکر حق ز آنها منیت را ربود

از من خود جملگی گشتند گم
بر منیت هر یک آورد اُشتُم
چون که آمد از خداوند این ندا
که خدا جان‌هایتان را اِشتری
جملگی گشتند یَشیری نَفْسَهُ
تا به چنگ آرند هم مرضی او
چون که رفتند از حجاب تن برون
جملگی حی گشته و «هُم یُرزَقون»
رزقشان حق بوده پس آمد به چنک
رزق بگرفتند آن‌ها بی‌درنگ
مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ يَنْتَظِرُ
قَاعِدِینَ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ
كُلُّهُمْ قَالُوا وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ
لَا عَلَیْهِمْ خَوْفٌ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُونَ

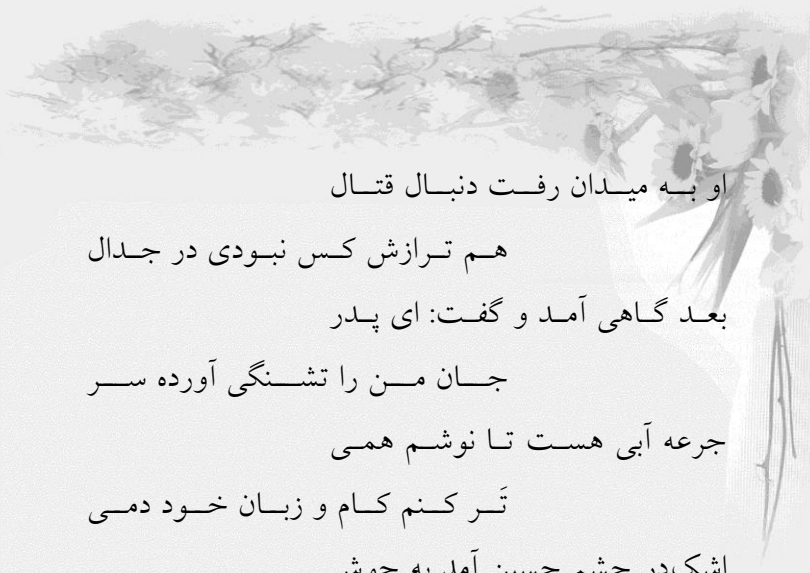
کشته شدن علی اکبر علیه السلام

گرچه دشمن سوی شه می‌رفت پیش
جنگ شه بود و تعلق‌های خویش

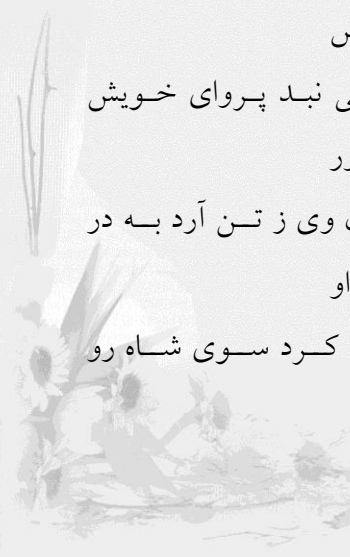


او تعلق‌ها یکایک می‌برید
چون به غیر از روی حق چیزی ندید
چون تعلق‌ها همه رفتی ز بین
کم‌کم آمد نوبت اهل حسین
«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ» هی می‌گفت او
در پیش می‌گفت الا وَجْهَهُ
ثُمَّ وَجْهَ اللَّهِ شد بر او عیان
غیر حق چیزی نمی‌دید آن زمان
اکبر آمد سوی شه با صد ادب
استعانت جست هر گامی ز رب
گفت شه را: ای پدر آماده‌ام
جان خود در راه تو بنهادم
می‌روم تا ظلمت اینجا بشکنم
ریشه‌ی اهریمنان را برکنم
جمله‌ی میدان کنم زیر و زبر
برکنم از دشمنان دستان و سر
صد قیامت می‌کنم اینجا به پا
مانده جانی و آن هم از آن شما

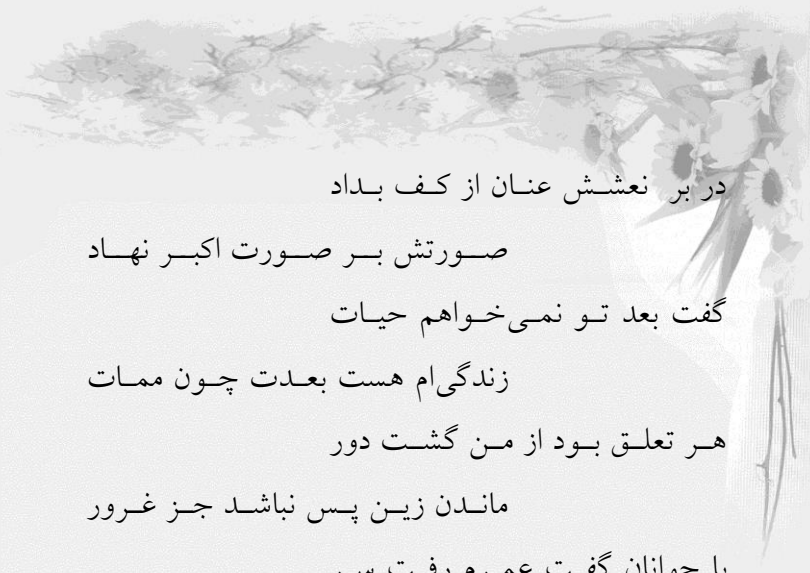
چون شوم کشته بیابم من حیات
جز شهادت من نمی‌خواهم ممات
اذن میدان چون گرفت و رفت جنگ
بر حسین بن علی شد عرصه تنگ
گفت: یا رب گشته شد یاران من
اینک آمد گاهِ فرزندان من
روز قربانم ببین برپا شده
با تو اینک میل در سودا شده
بین که این قربانی‌ام آماده است
جان من را وی به تن جا داده است
اشبه الناس است اینم بر رسول
هدیه‌ای باشد ز من بنما قبول
چون که ما را بود میل مصطفی
گفتمی که اکبرم را زن صدا
او تجلیگاه روی احمد است
گوئیا احمد کنون بر زین نشست
می‌رود وی می‌برد با خود مرا
چون رود او پس «علی الدّیّا عفا»



او به میدان رفت دنبال قتال
هم ترازش کس نبودی در جدال
بعد گاهی آمد و گفت: ای پدر
جان من را تشنگی آورده سر
جرعه آبی هست تا نوشم همی
تَر کنم کام و زبان خود دمی
اشک در چشم حسین آمد به جوش
چشم‌ها گویا ولی لب‌ها خموش
گفت: ای فرزندا! آبی نیست هیچ
رو به میدان از عطش بر خود مپیچ
چون شوی کشته به دست اشقیا
می‌دهد آبت در آن دم مصطفی
زد به قلب دشمن و می‌رفت پیش
در دلش گویی نبد پروای خویش
دشمن از هر سو به سویش حمله‌ور
تا که جان وی ز تن آرد به در
عاقبت در آن میان جان باخت او
حین قتلش کرد سوی شاه رو

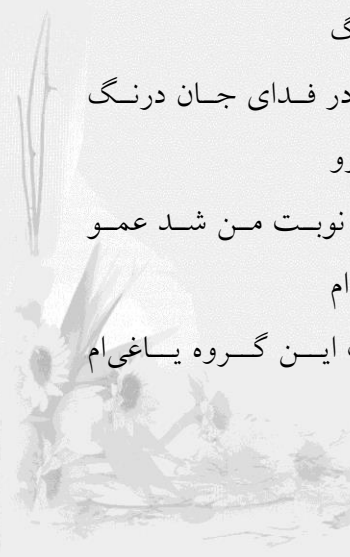


گفت با سبط نبی: ای مه لقا
کن شتابی تا بیایی سوی ما
می‌دهد جدم سلامت ای پدر
بهر وصلت صبر وی آمد به سر
پس شتابان شو که آیی نزد ما
جمله بی‌تاب‌اند اهل این سرا
کم‌کم از بالای زین افتاد زیر
جسم وی پر گشته بود از تیغ و تیر
چون حسین افتادنِ اکبر بدید
آهی از عمق وجود خود کشید
سر «موتوا قبل موتوا» شد عیان
مرده‌ای شد شه میان زندگان
چون که مرد او قبل مرگ خویشتن
شد قیامت آشکارا آن زمن
در بهشت خویش شه می‌رفت پیش
پس بُد دیگر به فکر جان خویش
خسته جان آمد سر نعلش پسر
گوئیا عمر حسین آمد به سر

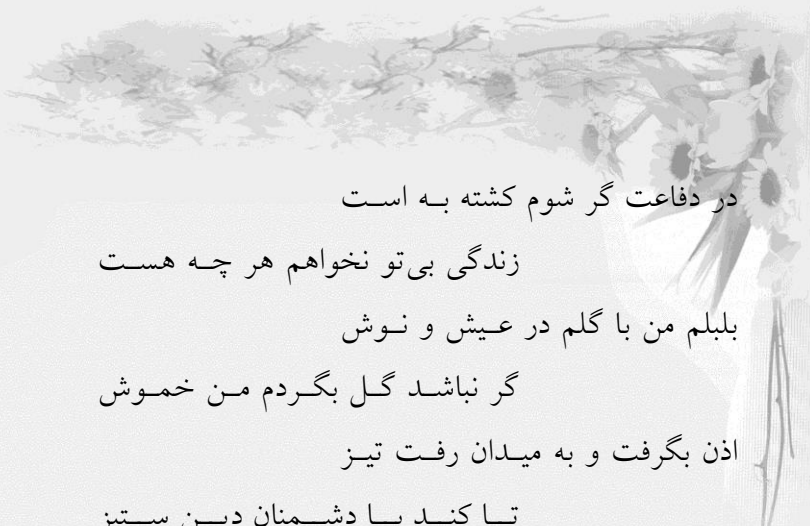


در بر نعشش عنان از کف بداد
صورتش بر صورت اکبر نهاد
گفت بعد تو نمی‌خواهم حیات
زندگی‌ام هست بعدت چون ممات
هر تعلق بود از من گشت دور
ماندن زین پس نباشد جز غرور
با جوانان گفت عمرم رفت سر
من چگونه آورم با خود پسر
سوی خیمه جسم بی‌جانش برید
در میان کشتگان او را نهید

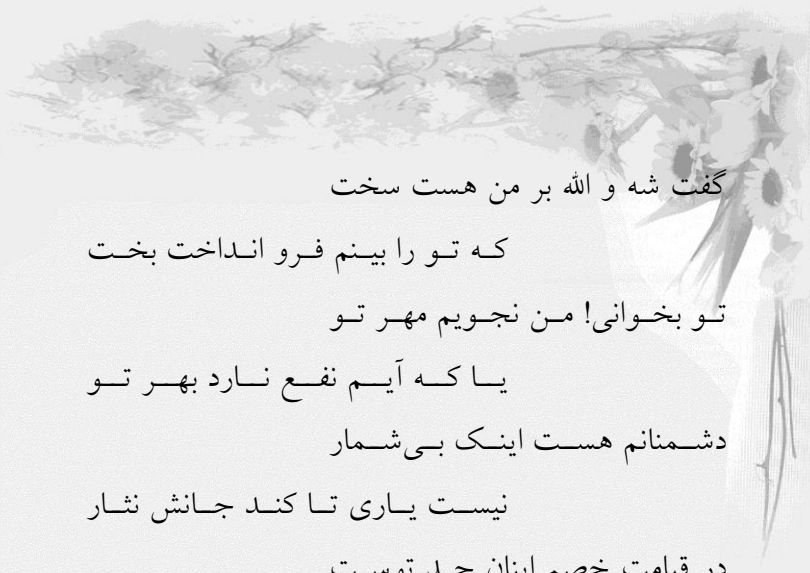
کشته شدن قاسم بن الحسن علیه السلام



چون که قاسم دید اکبر رفت جنگ
هم نکردی در فدای جان درنگ
با دو صد احساس بر شه کرد رو
گفت: دیگر نوبت من شد عمو
اکبرت رفته ولی من باقی‌ام
من حریف این گروه یاغی‌ام



در دفاعت گر شوم کشته به است
زندگی بی تو نخواهم هر چه هست
بلبلم من با گلم در عیش و نوش
گر نباشد گل بگردم من خموش
اذن بگرفت و به میدان رفت تیز
تا کند با دشمنان دین ستیز
گفت با اعداء منم پور حسن
جد من باشد نبی مؤتمن
حق نگرداند شما از لطف سیر
این حسین است بیتان همچون اسیر
حمله‌ای برد او به سوی دشمنان
نا نجیبی کوفت بر فرقش سنان
گفت یا عماه و افتاد او زمین
با شتاب آمد به سوی شاه دین
قاتلش کشت و به بالینش ستاد
پیش چشمش قاسم او جان بداد
پای می‌مالید بر هم چاره جو
هم نگه می‌کرد بر روی عمو



گفت شه و الله بر من هست سخت
که تو را بینم فرو انداخت بخت
تو بخوانی! من نجویم مهر تو
یا که آیم نفع نارد بهر تو
دشمنانم هست اینک بی شمار
نیست یاری تا کند جانش نثار
در قیامت خصم اینان جد توست
کی از اینان رحمتی خواهد بجست
یک به یک اهل حسین رفتند جنگ
کی کسی می کرد در رفتن درنگ
دشت پر از لاله های واژگون
نخل های بی سر خفته به خون
هر یکی سر داده در راه ولی
کس به سربازی نکردی کاهلی
آری آری این چنین رفتند پیش
جمله فانی گشته در مولای خویش
جمله فانی در شه و شه در خدا
نور در نور آمد از سر تا به پا

جمله زین ایثارشان برهان شدند

چون به خون خفتند جاویدان شدند

فِی سَبِيلِ اللَّهِ كُلٌّ يُمِيتُونَ

هم ز بعد یقتلون هم یُرزقون

نصیحت دشمنان توسط امام حسین علیه السلام

باز رحمش بود بر دشمن زیاد

زین سبب شه سوی آنها رو نهاد

گفت برگردید سوی کردگار

نیست سودی زین جنایت غیر نار

نار را با تن چرا می پرورید

تا رهید از آن ز دنیا بگذرید

کس نکردی بر کلامش هیچ گوش

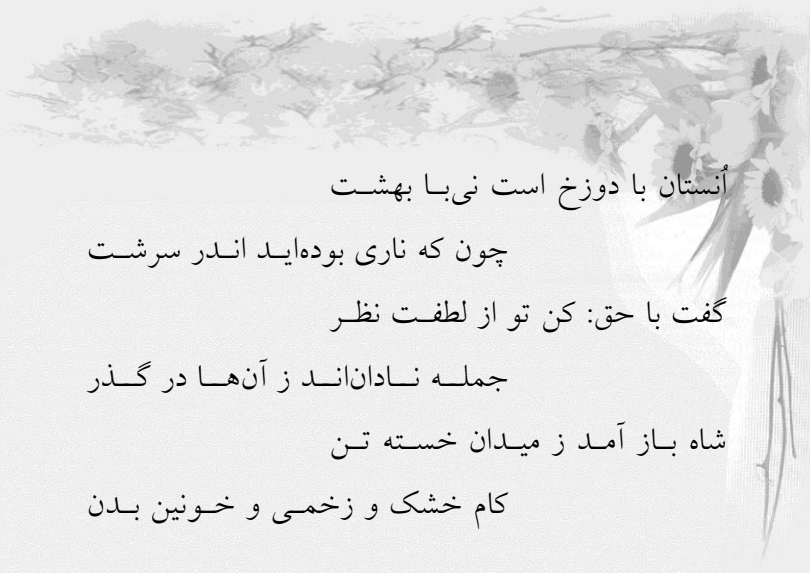
گویا مرده در آنها عقل و هوش

گفت: اشکم از حرام آکنده‌اید

زین سبب همچون سَبُع درنده‌اید

طبع ناریتان کشاند سوی نار

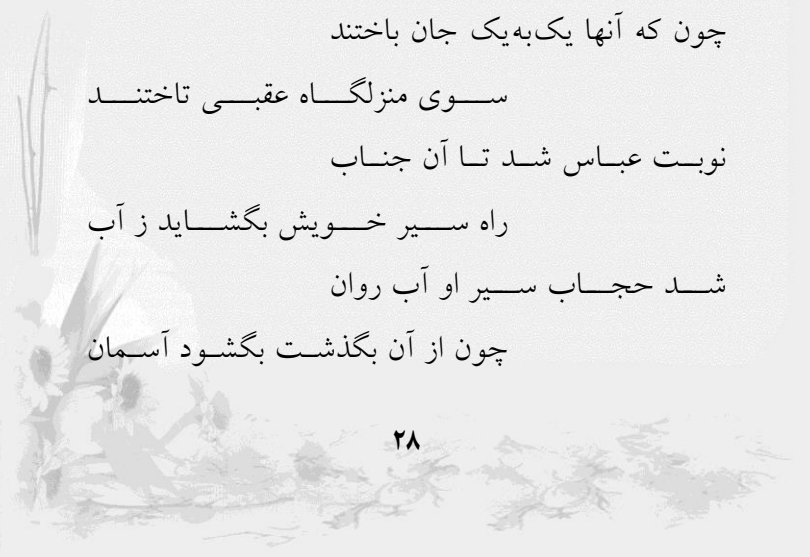
لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

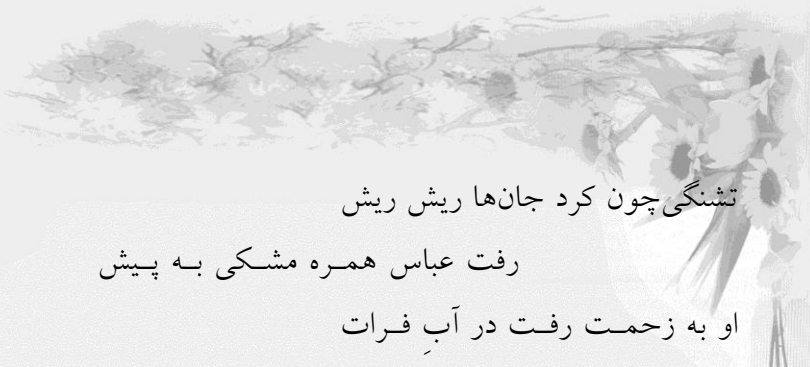


اُنستان با دوزخ است نی‌با بهشت
چون که ناری بوده‌اید اندر سرشت
گفت با حق: کن تو از لطف نظر
جمله نادان‌اند ز آن‌ها در گذر
شاه باز آمد ز میدان خسته تن
کام خشک و زخمی و خونین بدن

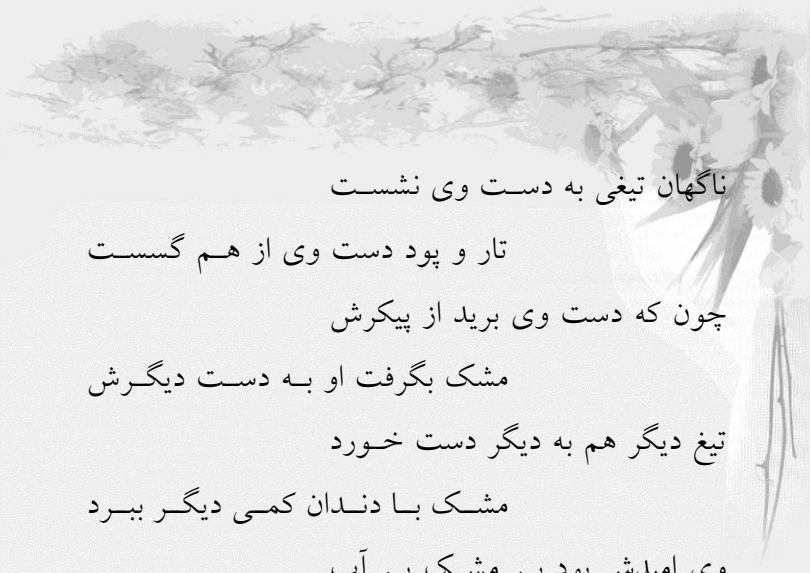
کشته شدن سقای تشنگان علیه السلام

موج‌ها یک یک به دریا می‌شدند
چون که گم گشتند پیدا می‌شدند
هیچ یک خود را نمی‌دید آن میان
«ثُمَّ وَجَّهَ اللَّهُ» شان گشتی عیان
چون که آنها یک‌به‌یک جان باختند
سوی منزلگاه عقبی تاختند
نوبت عباس شد تا آن جناب
راه سیر خویش بگشاید ز آب
شد حجاب سیر او آب روان
چون از آن بگذشت بگشود آسمان

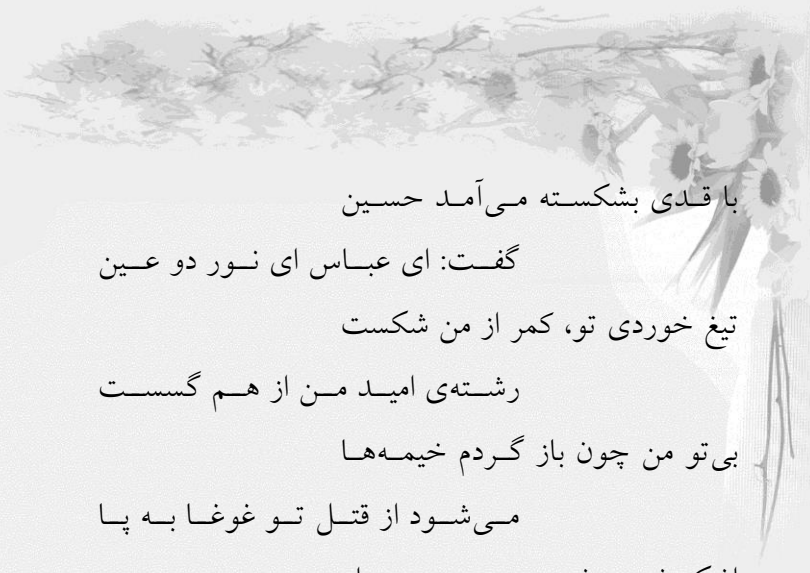




تشنگی چون کرد جان‌ها ریش ریش
رفت عباس هم‌ره مشک‌ی به پیش
او به زحمت رفت در آبِ فرات
تا بیارد با خودش ز آب حیات
آب جاری دید و خشکی زبان
برد مشتی ز آن به نزدیک دهان
یادش آمد از لب خشک حسین
تشنگی‌اش رفت در این دم ز بین
از میان برخاست میلش جملگی
چون که می‌دانست شرط بندگی
اشک او بارید از چشمش چو دُرّ
ریخت آب از کف، نمود او مشک پُر
وی برون آمد ز شط با مشک آب
تا کند درمان جگرهای کباب
دشمن از هر سو گرفته دور او
راه وی سد بود هر سو کرد رو
بی‌مهابا زد به قلب دشمنان
چون فقط می‌دید خیل تشنگان

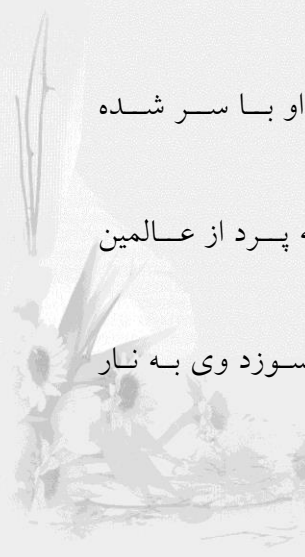


ناگهان تیغی به دست وی نشست
تار و پود دست وی از هم گسست
چون که دست وی برید از پیکرش
مشک بگرفت او به دست دیگرش
تیغ دیگر هم به دیگر دست خورد
مشک با دندان کمی دیگر ببرد
وی امیدش بود بر مشک پر آب
تا رساند خیمه آن را با شتاب
ناگهان تیر عدو بر مشک خورد
مشک بدرید و امید وی بمرد
چون که از مشکش همی می ریخت آب
پس دگر وامانده شد از پیچ و تاب
کم کم از بالای زین افتاد زیر
صورت خونی و چشمی پر ز تیر
چون که می افتاد از بالای زین
گفت با فرزند ختم المرسلین
ای برادر! جان من آدرک آخاک
بعد آن افتاد بی جان روی خاک

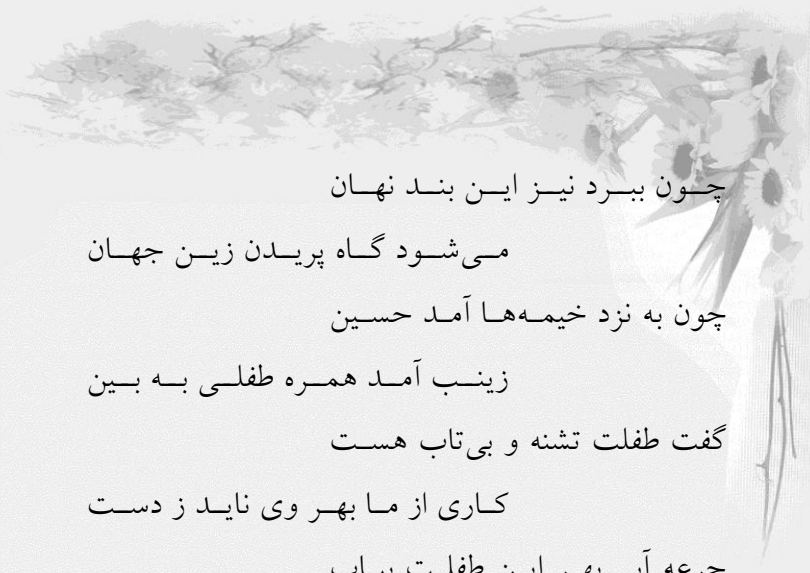


با قلدی بشکسته می آمد حسین
گفت: ای عباس ای نور دو عین
تیغ خوردی تو، کمر از من شکست
رشته‌ی امید من از هم گسست
بی تو من چون باز گردم خیمه‌ها
می شود از قتل تو غوغا به پا
اشک شه می شست هر دم روی او
با قلدی خم سوی خیمه کرد رو

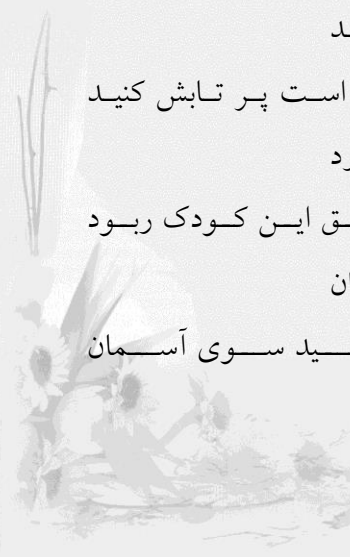
کشته شدن علی اصغر بر روی دست پدر

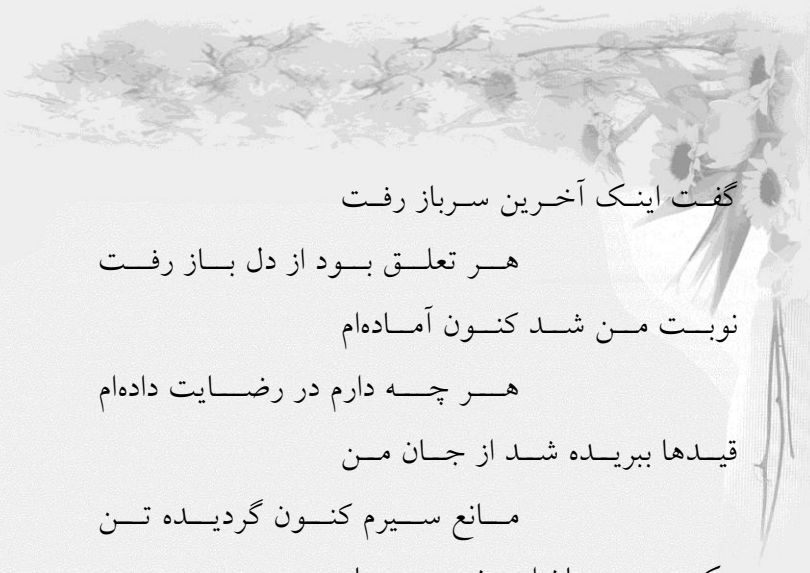


اینک آمد نوبت طفلی صغیر
تا شود با قتلش از شه دست گیر
نوبت جان بازی اصغر شده
گر ندارد پای او با سر شده
بند آخر بود بر پای حسین
چون ببرد، شه پرد از عالمین
قاب قوسینش بگردد آشکار
هم شود ادنی، بسوزد وی به نار



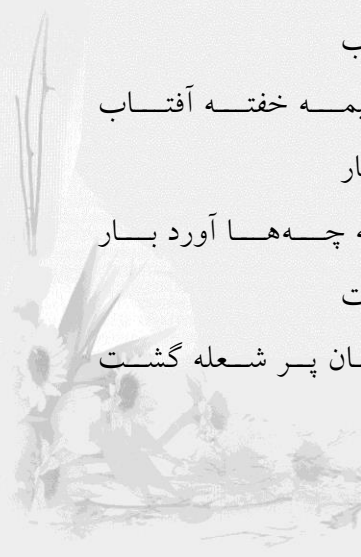
چون برد نیز این بند نهان
می‌شود گاه پریدن زین جهان
چون به نزد خیمه‌ها آمد حسین
زینب آمد همراه طفلی به بین
گفت طفلت تشنه و بی‌تاب هست
کاری از ما بهر وی ناید ز دست
جرعه آبی بهر این طفلت بیاب
چون نمانده بهر طفلت هیچ تاب
شه گرفت آن طفل و می‌آمد به پیش
تا بر دشمن رساند او طفل خویش
گفت با من دشمنید ای انجمن
چیست جرم کودک دل‌بند من
با کمی از آب سیرابش کنید
تاب وی رفته است پر تابش کنید
ناگهان تیری بر او آمد فرود
ناله را از حلق این کودک ربود
مشت، شه پر کرد از خون روان
خون او پاشید سوی آسمان



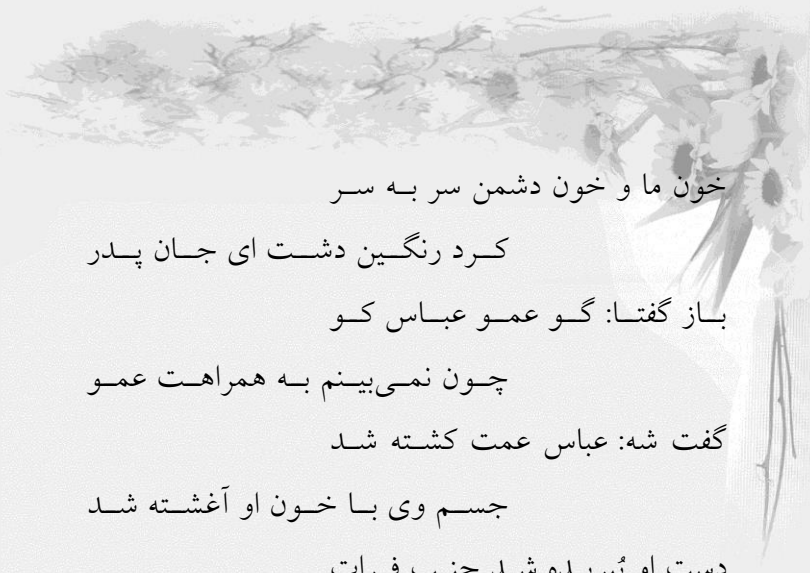


گفت اینک آخرین سرباز رفت
هر تعلق بود از دل باز رفت
نوبت من شد کنون آماده‌ام
هر چه دارم در رضایت داده‌ام
قیدها بریده شد از جان من
مانع سیرم کنون گردیده تن
پیکر بی‌جان اصغر برد باز
آخرین سرباز پاکِ سرفراز

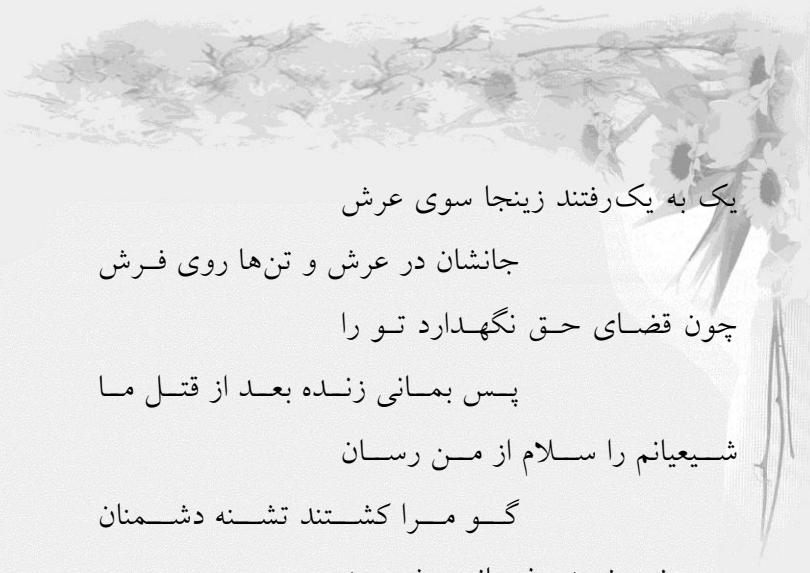
وداع امام حسین علیه السلام با فرزندش امام سجاد علیه السلام



رفت خیمه سبط ختم المرسلین
دید پورش نقش بسته بر زمین
ناتوان افتاده بود از پیچ و تاب
گوئیا در خیمه خفته آفتاب
گفت فرزندش علی: چون گشت کار
آتش کینه چه‌ها آورد بار
گفت شه: خورشید چون تابید دشت
آتش پیکارمان پر شعله گشت

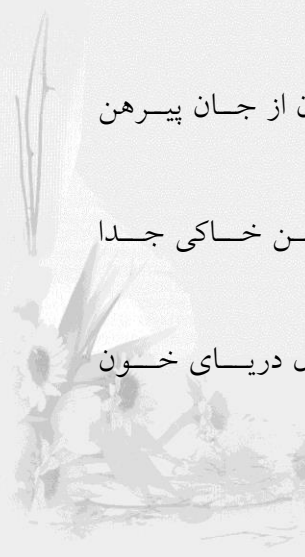


خون ما و خون دشمن سر به سر
کرد رنگین دشت ای جان پدر
باز گفتا: گو عمو عباس کو
چون نمی بینم به همراهت عمو
گفت شه: عباس عمت کشته شد
جسم وی با خون او آغشته شد
دست او بُریده شد جنب فرات
با تنی پر چاک رفت از این حیات
گفت: واگو کو برادرهای من
پس چرا تنها شدی در این مَحَن
مسلمت کو، کو حبیب و ابن قین
لشکرت کو ای پدر جانم حسین
گفت شه: جز ما دو تن ای نیک خو
هیچ مردی را ز ما زنده مجو
و آن همه که برشمردی نامشان
جمله در خون خفته هر یک بی نشان
کس نباشد زنده ز آن ها غیر ما
«كُلُّهُمْ صَرَعَى عَلَى وَجْهِ الثَّرَى»

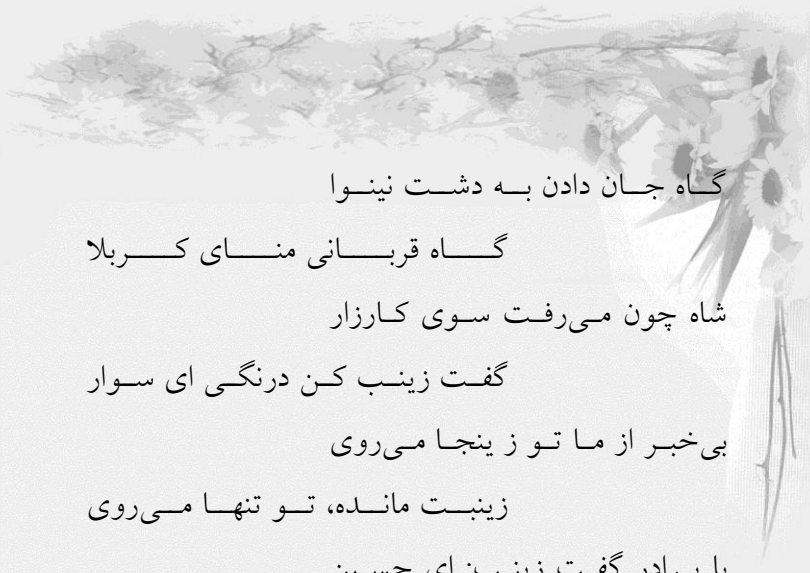


یک به یک رفتند زینجا سوی عرش
جانشان در عرش و تنها روی فرش
چون قضای حق نگهدارد تو را
پس بمانی زنده بعد از قتل ما
شیعیانم را سلام از من رسان
گو مرا کشتند تشنه دشمنان
هم نمودندم غریبانه شهید
این چنین ظلمی در عالم کس ندید
شاه آمد کم کم از خیمه برون
رفت تنها سوی دشتستان خون

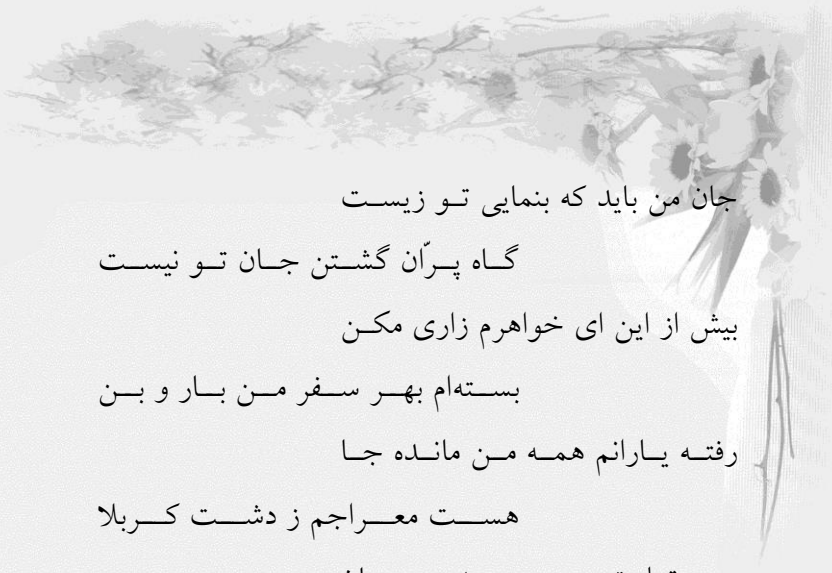
وداع امام علیه السلام با زینب علیها السلام



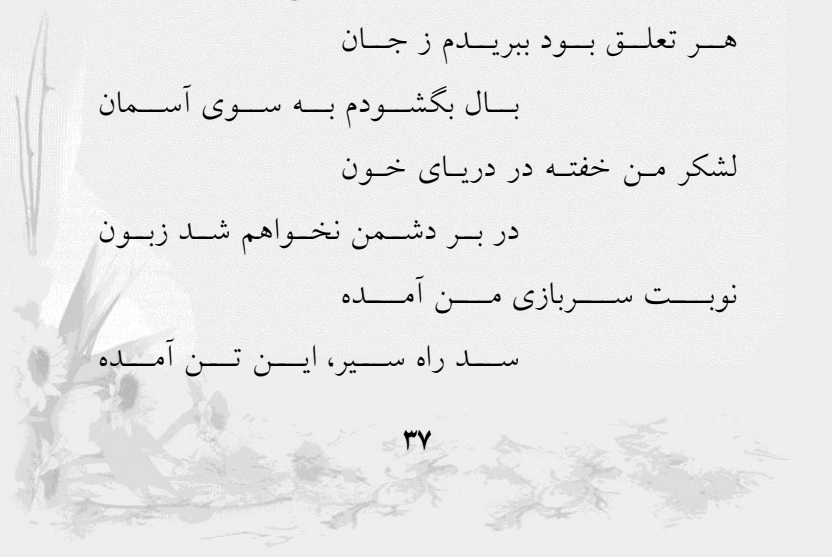
اینک آمد نوبت رستن ز تن
گاه بیرون کردن از جان پیرهن
گاه فانی گشتن من در خدا
گاه گشتن از تن خاکی جدا
گاه رفتن از دل پیله برون
گاه رفتن در دل دریای خون

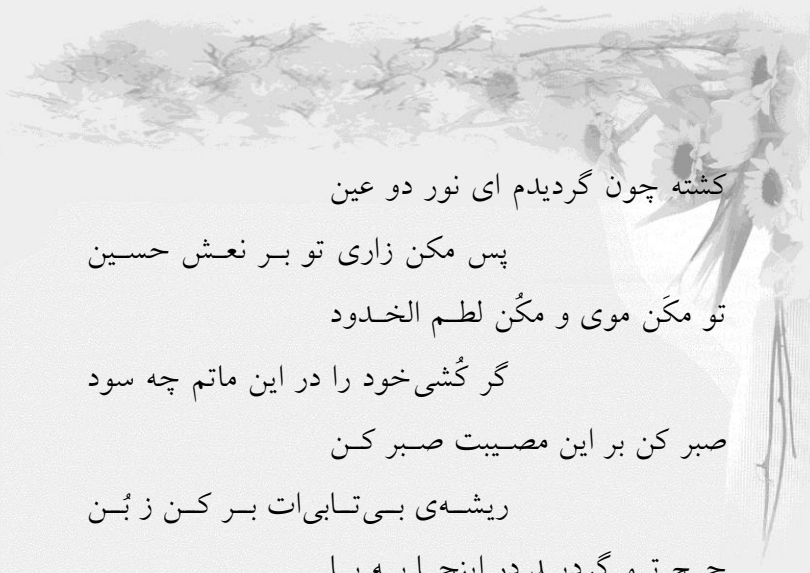


گاه جان دادن به دشت نینوا
گاه قربانی منای کربلا
شاه چون می‌رفت سوی کارزار
گفت زینب کن درنگی ای سوار
بی‌خبر از ما تو زینجا می‌روی
زینبت مانده، تو تنها می‌روی
با برادر گفت زینب: ای حسین
می‌روی تنها چرا ای نور عین
می‌روی تو می‌نهی تنها مرا
من چه سازم یک تنه در کربلا
جان زینب، خواهرت را هم ببر
من عزیزان داده‌ام، جا مانده سر
بند تن تنها به پایم مانده است
ماندن بی‌تو مرا ترسانده است
سوی مقتل می‌روی من هم ببر
تا دهم در راه تو ناچیز سر
گفت: ای خواهر تو بی‌تابی مکن
تا بگویم با تو من قدری سخن

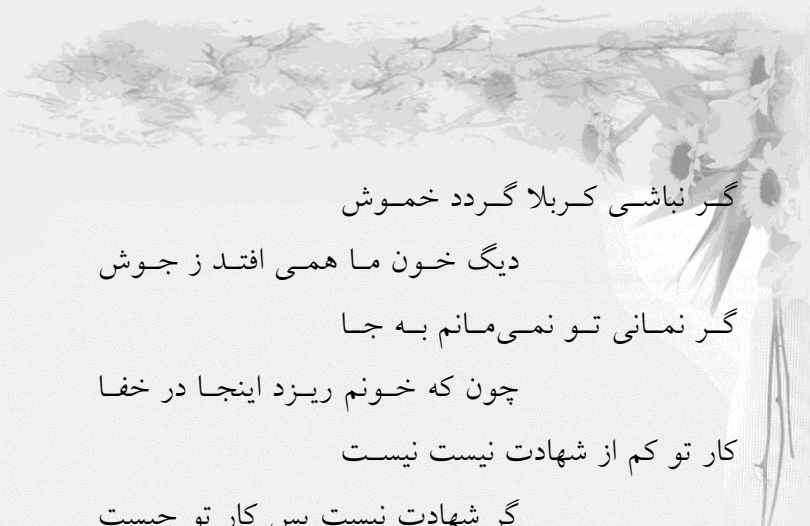


جان من باید که بنمایی تو زیست
گاه پرآن گشتن جان تو نیست
بیش از این ای خواهرم زاری مکن
بسته‌ام بهر سفر من بار و بن
رفته یارانم همه من مانده جا
هست معراجم ز دشت کربلا
هر تعلق بود بیریدم ز جان
بال بگشودم به سوی آسمان
پس مکن سد راه من را ای عزیز
گاه آن آمد کنم از خود گریز
گشت اینک موسم جانبازی‌ام
من به مرگ سرخ اینک راضی‌ام
هر تعلق بود بیریدم ز جان
بال بگشودم به سوی آسمان
لشکر من خفته در دریای خون
در بر دشمن نخواهم شد زبون
نوبت سربازی من آمده
سد راه سیر، این تن آمده

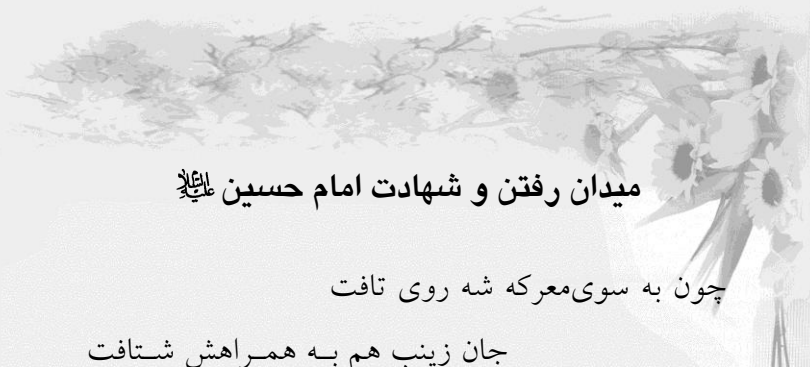




کشته چون گردیدم ای نور دو عین
پس مکن زاری تو بر نعلین حسین
تو مکن موی و مکن لطم الخدود
گر گشی خود را در این ماتم چه سود
صبر کن بر این مصیبت صبر کن
ریشه‌ی بی‌تابی‌ات بر کن ز بُن
حج تو گردید در اینجا به پا
من تو را قربانی و اینجا منا
چون بمیرم من حیاتم نو کنم
جامه‌ی کهنه ز جانم بر گنم
خواهر من، تو مرا پیغمبری
بعد من بر این اسیران رهبری
هر کجا جز راه آرامش مپو
ماجرای کربلا را باز گو
کار من نیمه است پایش به توست
این قیامم با تو می‌گردد درست
بعد من بهرم تو باشی همچو خلق
کربلا را فاش سازی بهر خلق

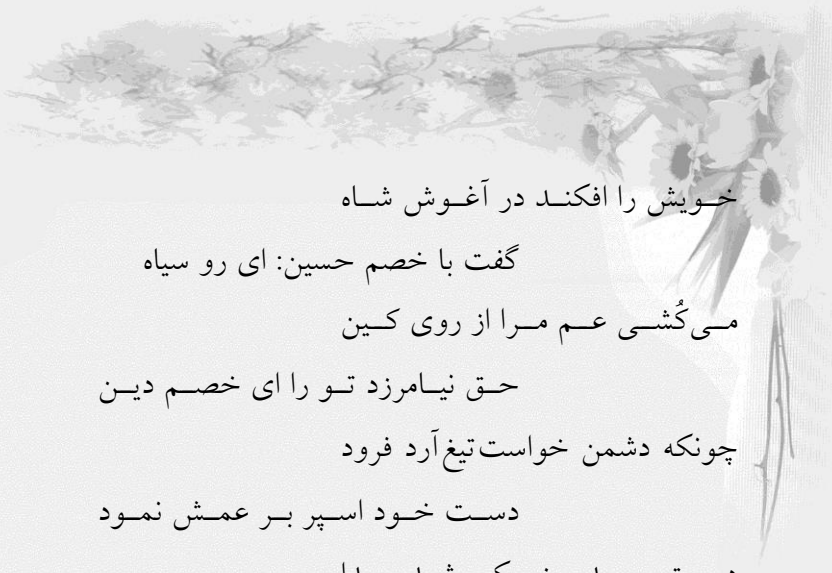


گر نباشی کربلا گردد خموش
دیگ خون ما همی افتد ز جوش
گر نمائی تو نمی مانم به جا
چون که خونم ریزد اینجا در خفا
کار تو کم از شهادت نیست نیست
گر شهادت نیست پس کار تو چیست
سر فرو انداخت زینب دل غمین
فکر زینب بود تنها شاه دین
گفت زینب: ای برادر صبر کن
این چنین رفتار با خواهر مکن
لا اقل این واپسین بنما درنگ
یک کمی آهسته تر رو سوی جنگ
جان زینب لا اقل صبری نما
زینبت دیگر در افتاده ز پا
من نمی گویم مرو میدان جنگ
لا اقل لختی ز رفتن کن درنگ
تا بینم بار آخر روی تو
بوسه آرم بر رخ دلجوی تو



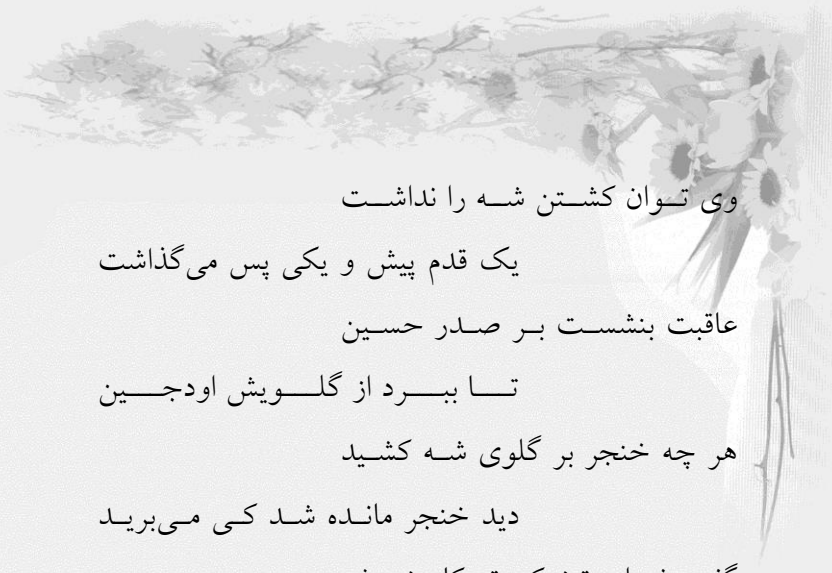
میدان رفتن و شهادت امام حسین علیه السلام

چون به سوی معرکه شه روی تافت
جان زینب هم به همراهش شتافت
چون که شه می تاختی سوی عدو
زینب از بالای تلّ می دید او
زیر لب می گفت زینب ای خدا
این تو و این خامس آل عبا
بهر من هست این برادر نور عین
زینت دوش نبی یعنی حسین
چون که هر تیغی بر او آمد فرود
نالهایش از زینب آمد در نمود
جان او می رفت با جان حسین
خود میان معرکه دید او به عین
کم کم آنجا شاه چون شد ناتوان
بر زمین افتاد ایشان خسته جان
بر زمین چون شاه دین بنهاد رو
کودکی می آمد و می گفت عمو!!!

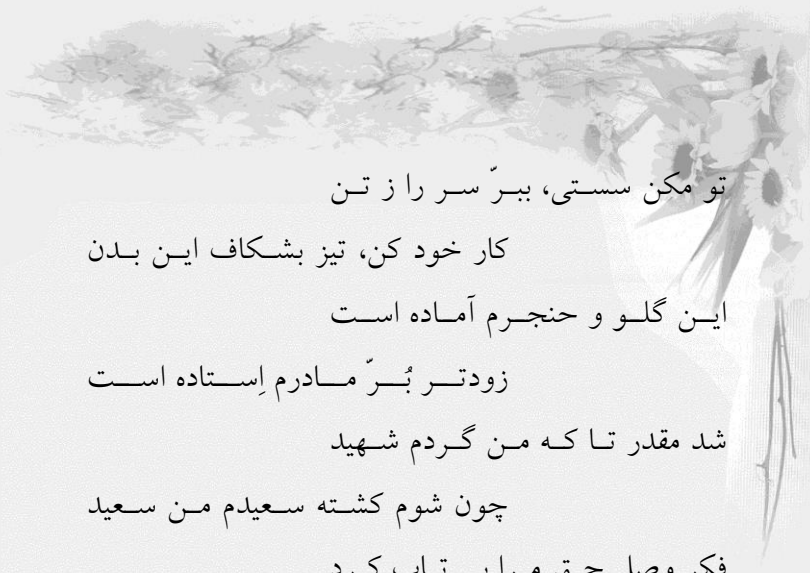


خویش را افکند در آغوش شاه
گفت با خصم حسین: ای رو سیاه
می‌گشی عم مرا از روی کین
حق نیامرزد تو را ای خصم دین
چونکه دشمن خواست تیغ‌آرد فرود
دست خود اسپر بر عمش نمود
دست ببرید و ز پیکر شد جدا
جان خود بنمود بر ایشان فدا
شه کشید آغوش آن طفل و بگفت
بعد قتلت با نبی گردی تو جفت
گفت با حق راضی‌ام من زین قضا
می‌دهم من هستی از بهر رضا
دوست دارم مرگ سرخ خویشتن
چون تو خواهی بینی‌ام خونین بدن
چون تو می‌خواهی ببینم این چنین
راضی‌ام من هم از این حال، همین
شد رضایم در رضایت مستتر
هر چه بوده داده‌ام این نیز سر

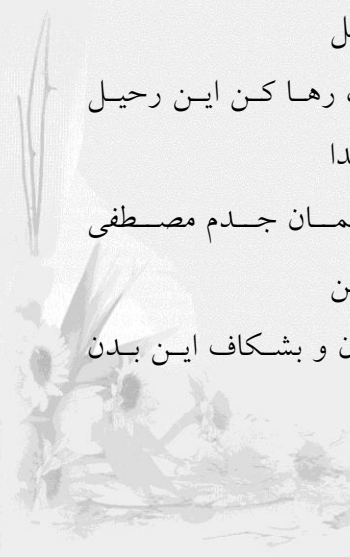
چون که شمر آمد به سوی قتلگاه
گشت زینب غرق در فریاد و آه
سوی شه افتان و خیزان می‌دوید
تا ببندد راه آن شمر پلید
گفت زینب شمر را ای بی‌حیا
می‌بری حلقوم سبطِ مصطفی
شو خجل سر از تن پاکش مبر
تا قیامت زین عمل لعنت مخور
این برادر مانده ز احمد یادگار
بازگرد و سبطِ او را واگذار
شمر می‌آمد ولی با صد هراس
بند بندش بود لرزان از اساس
شمر می‌آمد ولی ترسان ز خویش
با تنی لرزان همی می‌رفت پیش
نور و ناری در دلش آمد پدید
هر یکی او را به سویی می‌کشید
نور او را زین عمل می‌داشت باز
نار می‌گفتش که کار او بساز

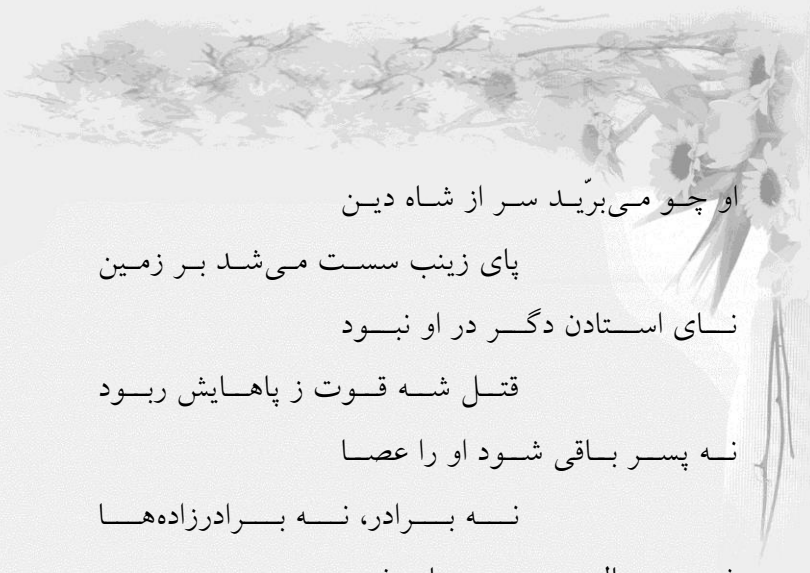


وی توان کشتن شه را نداشت
یک قدم پیش و یکی پس می گذاشت
عاقبت بنشست بر صدر حسین
تا ببرد از گلویش اودجین
هر چه خنجر بر گلوی شه کشید
دید خنجر مانده شد کی می برید
گفت شه: ای تیغ کن تو کار خویش
من خودم آوردم این سر را به پیش
نیست از حکم و قضای حق گریز
پس ببر ای تیغ، خونم را بریز
شد خجل خنجر که برد سر از او
گفت شه او را که کوتاهی مجو
پس خجالت کم کش و غصه مخور
تو نمی بری و حق گوید که بر
نه گریزی من بخواهم زین قضا
نه تو را قدرت بود با آن غزا
پس ببر و خون پاکم را بریز
چون نمانده قدرتی بهر ستیز



تو مکن سستی، ببر سر را ز تن
کار خود کن، تیز بشکاف این بدن
این گلو و حنجرم آماده است
زودتر بُرِ مادرم استاده است
شد مقدر تا که من گردم شهید
چون شوم کشته سعیدم من سعید
فکر وصل حق مرا بی تاب کرد
گوئیا در سینه ام قند، آب کرد
مانع وصل من و روی خدا
اینک این سر گشت بنمایش جدا
تا وصال حق مرا یک گام هست
پس ببر ای تیغ، گاه کام هست
حق اراده کرده من گردم قتیل
پس ببر سر را، رها کن این رحیل
چون سرم از پیکرم گردد جدا
می شوم مهمان جدم مصطفی
لیک ای خنجر ببر سر را ز تن
تو مکن عصیان و بشکاف این بدن

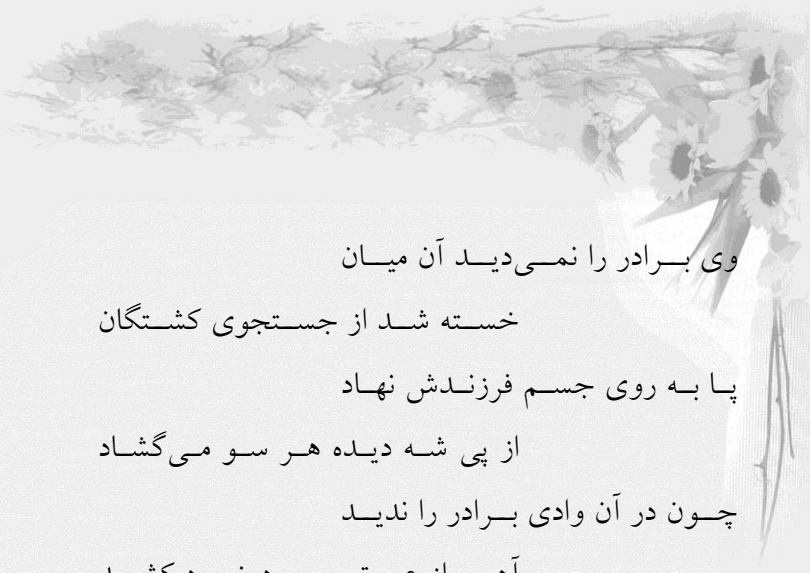




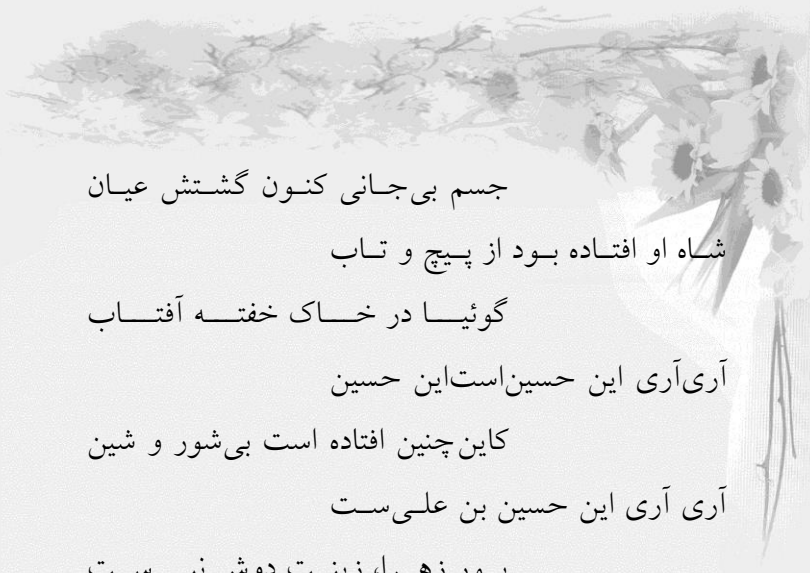
او چو می‌برید سر از شاه دین
پای زینب سست می‌شد بر زمین
نای استادن دگر در او نبود
قتل شه قوت ز پاهایش ربود
نه پسر باقی شود او را عصا
نه برادر، نه برادرزاده‌ها
شور و حال زینبی بر باد رفت
جز برادر هر چه بود از یاد رفت
چونکه شه شد غرق در دریای خون
گوئیا صید از قفس آمد برون
همچو رودی سد وی بشکسته شد
رود با دریا کنون پیوسته شد
چون به حق پیوست ماهیت نماند
رود دریا شد چو خود دریا رساند
پوستین تن از ایشان ماند جا
لیک روحش گشت فانی در خدا
فانی از خود گشت و باقی شد به حق
همچو نوری گشت و بر هم زد غسق

آمدن زینب علیها السلام بالای نعش برادر

رسم یاری نیست جانم هیچ گاه
که کسی باشد رفیق نیمه راه
عهد یاری گر که بستی با کسی
پس مرو، بر وی مده دلواپسی
عهد مشکن یار خود تنها منه
بی پناه آن یار در صحرا منه
رسم یاری را به جا آور همی
پس منه تنها تو یارت را دمی
کی نهد تنها ستاره ماه را
کی نهد زینب یگانه شاه را
چون نیامد شاه زینب باز پس
زینب آمد سوی مقتل پُر نفَس
بر زمین می خورد و برمی خاست او
هر طرف بهر حسین می کرد رو
یک طرف عباس او افتاده بود
یک طرف هم اکبرش جان داده بود

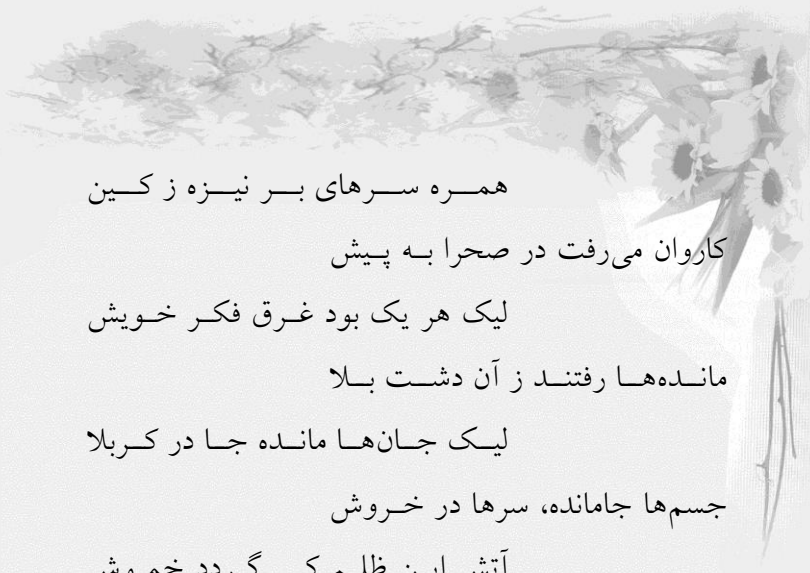


وی برادر را نمی‌دید آن میان
خسته شد از جستجوی کشتگان
پا به روی جسم فرزندش نهاد
از پی شه دیده هر سو می‌گشاد
چون در آن وادی برادر را ندید
آهی از عمق وجود خود کشید
گفت: زینب خسته شد دیگر، حسین
خود نمایان کن تو ای نور دو عین
طاقتم سر رفت رویت را نما
تا به کی گردم، بیفتادم ز پا
ناگهان آمد صدایی ای عزیز
زن کناری تیغ‌های تیز تیز
من به زیر تیغ و نیزه خفته‌ام
چون که می‌نالی منم آشفته‌ام
در کنار قتلگاه شه نشست
قامت زینب ز دیدارش شکست
نیزه‌ها را زد کناری ز آن میان



جسم بی جانی کنون گشتش عیان
شاه او افتاده بود از پیچ و تاب
گوئیا در خاک خفته آفتاب
آری آری این حسین است این حسین
کاین چنین افتاده است بی شور و شین
آری آری این حسین بن علی ست
پور زهرا، زینت دوش نبی ست
او برادر غرق در آغوش برد
بر سر نعشش تو گویی جان سپرد
بوسه می زد بر گلوگاه حسین
چشم ها پر خون و دل پر شور و شین
گفت ای کشته تو جان زینبی
این چنین خوابیده بی تاب و تبی
خیز اینک خواهرت آمد حسین
از چه خفتی این چنین نور دو عین
بهر استقبال آغوشت گشا
زینبت دیگر در افتاده ز پا
بوسه می زد بر گلوگاه حسین

با دوصد احساس و صدها شور و شین
با خدا می‌گفت زینب دل غمین
«ای خدا این کشته‌ی خود را ببین»
این که افتاده، حسینُ بِالْعَرَاءِ
خفته در خون و مُرَمَّلٍ بِالْدِّمَاءِ
این تن بی‌سر که افتاده زمین
هست پورِ پاک ختم المرسلین
ای خدا شد حج من در کربلا
شد حسین قربانی‌ام در این منا
ای خدا قربانی‌ام را کن قبول
هست این قربانی‌ام سبط رسول
یا رسولَ الله إِلَیْكَ الْمُشْتَكِی
امت کشتند مر سبط تو را
دخترانت را برند همچون اسیر
پا برهنه، دست بسته، بی‌امیر
کم‌کم آمد زینب از مقتل برون
جان وی با پیکرِ غرقه به خون
جمله می‌رفتند با قلبی حزین



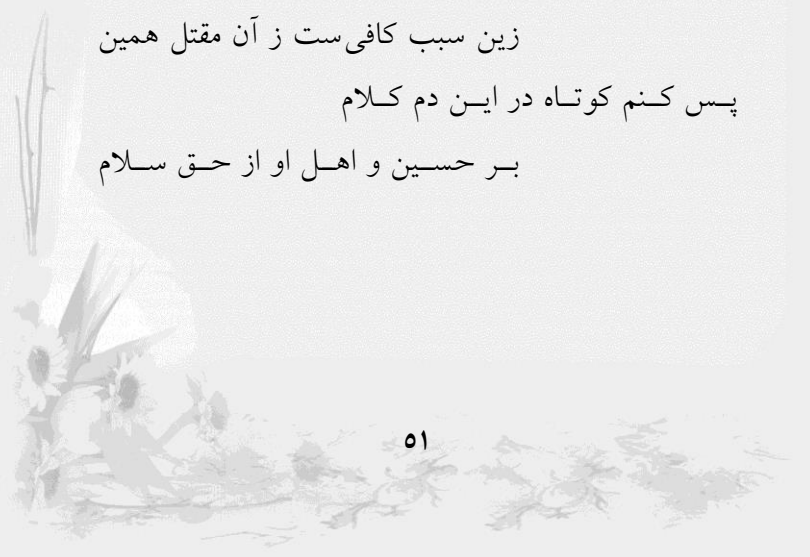
همره سرهای بر نیزه ز کین
کاروان می رفت در صحرا به پیش
لیک هر یک بود غرق فکر خویش
مانده ها رفتند ز آن دشت بلا
لیک جان ها مانده جا در کربلا
جسم ها جامانده، سرها در فروش
آتش این ظلم کی گردد خموش
خلق بر این کشتگان می ریخت اشک
هر کسی بر حال شان می برد رشک
این چنین بیعی کجا کس دیده است
مزد ایشاری، خدا گردیده است
می دهی تن را بگیری قرب حق
در کجا اینگونه گردی مستحق
قطره باشی این چنین دریا شوی
از منی افتی به حق برپا شوی
می دهی ماهیت پست دنی
چنگ در این حق می زنی
هست بازار خدا دائم به پا



لیک راهش را بجو در کربلا

خاتمه

بس کن از گفتن شده دل‌ها غمین
تاب بشنیدن نباشد بیش از این
غرق ماتم بیش از این ما را مکن
ور نه می‌سوزد جهان کم گو سخن
کی توانی گفت شرح این بلا
هر قلم سر بشکند زین ماجرا
خون تراوش می‌کند جای مداد
زین سبب باید قلم از کف نهاد
چونکه «فیضی» نیست تاب بیش از این
زین سبب کافی ست ز آن مقتل همین
پس کنم کوتاه در این دم کلام
بر حسین و اهل او از حق سلام



شرح اصطلاحات و لغات

آهیخته: کشیدن، برکشیدن، برآوردن، بیرون کشیدن، آختن، آهختن، آهنجیدن.

انیّت: هستی، وجود؛ ج. انیات.

ادرک اخاک: به سخن واپسین حضرت عباس علیه السلام اشاره دارد: «یا اخاه، ادرک اخاک»؛ یعنی ای برادر! برادرت را دریاب (در مقام استغاثه).

اودجین: اشاره به سرخ‌رگ و سیاه‌رگ گردن.

احرام: جمع حَرَم، جمع حریم. آهنگ حج کردن، در حرم درآمدن. مجازاً دو تکه لباس نادرخته که در ایام حج یکی را به کمر بندند و دیگری را بر دوش اندازند.

اشتلم: گرفتن چیزی به زور، لاف زدن، تندى، خشونت، ظلم، زور.

اشقیّا: (اسم) جمع شقی، بدبختان، تیره‌روزان، تبه‌روزان.

استعانت: یاری خواستن، کمک طلبیدن

اشبه الناس: به سخن امام حسین علیه السلام اشاره دارد: «أشبه الناس خُلُقاً و خُلُقاً و منطقاً برسولک»؛ یعنی شبیه‌ترین مردم از نظر رفتار و خلق و خوی و از نظر گفتار به پیامبر صلی الله علیه و آله.

ادنی: نزدیک‌تر، اقرب، مقابل اقصی.

اسپیر: سپر.

اعداء: جمع عدو. به معنی دشمن که مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث در وی یکسان است و گاه به این صورت جمع بندند، چنان که کلمه اعداء را با اعداد جمع بندند که جمع الجمع باشد.

بی بدیل: بی بدل، بی تا، بی مانند، بی مثل، بی نظیر، بی همتا، بی-همال، فرد، فرید، یکتا.

برهان: دلیل، جهت. ج. براهین.

بیع: ابتیاع، فروش، دادوستد، صفعه.

باژگون: سرنگون، وارون. باژگونه و بازگونه و واژگونه و واژگون و باشگون و باشگونه نیز گفته می شود.

پالوده: مصفی، مروق، پاک کرده از غش. صاف و پاک شده. رائق. صافی. صافی کرده.

تعیین: ۱. بزرگی و دارایی یافتن ۲. به چشم دیدن ۳. ماهیت یافتن.

تعلق: ۱. دلبستگی داشتن ۲. آویخته شدن.

تعب: خستگی، رنج. ج. اتعاب.

تل: تپه، توده ی خاک، توده ی ریگ و پشته. ج. تلّال.

ثُمَّ وَجْهَ اللَّهِ: سوره بقره ایه ۱۱۵، وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثُمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ یعنی مشرق و

مغرب هر دو ملک خداست، پس به هر طرف روی کنید به سوی خدا روی آورده‌اید، که خدا [به همه جا] محیط و [به هر چیز] داناست.

حسین بالعراء مرمل بالدماء: به سخن حضرت زینب علیها السلام اشاره دارد: «وامحمداه، صَلَّ عَلَیْكَ مَلِیْکُ السَّمَاءِ، هَذَا حَسِیْنٌ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالْدِمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَائْتِکَلَاهُ وَبَنَاتُکَ سَبَایَا، إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَنَکِی وَ إِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفِی وَ الِی عَلِیِّ الْمُرْتَضَی وَ الِی فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ الِی حَمْزَةَ سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ. وَ اُمَحْمَدَاهُ، وَ هَذَا حُسَیْنٌ بِالْعَرَاءِ تَسْفِی عَلَیْهِ رِیْحُ الصَّبَاءِ، قَتِیلُ أَوْلَادِ الْبَغَايَا. وَ اَحْزَنَاهُ، وَ اَکْرَبَاهُ عَلَیْکَ یَا اِبَاعَبْدِ اللَّهِ، أَلْیَوْمَ مَاتَ جَدِّی رَسُوْلُ اللَّهِ. یَا اَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هُوْلَاءُ ذُرِیَّةُ الْمُصْطَفِی یُسَاقُوْنَ سُوْقَ السَّبَایَا». وامحمداه، درود فرشتگان آسمان بر تو، این حسین است که عریان بر خاک افتاده و به خون آغشته شده و اعضایش از هم جدا شده است و امصیبتاه، این دختران تو هستند که اسیرند. شکایت می‌برم به خدا و به محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و به حمزه سیدالشهدا. وامحمداه، این حسین است که عریان روی خاک افتاده و باد صبا خاک بیابان را بر بدنش می‌پاشد. اوست که به دست زن‌زادگان کشته شده است. آه ای اباعبدالله! چه غصه و چه مصیبتی در شهادت تو، گویا امروز جدم رسول خدا از دنیا رفته است.

ای یاران محمد! اینان خاندان مصطفی هستند که همانند
اسیران آنان را می‌برند.

حزین: محزون، مهموم، غمناک، اندوهناک، اندوهگین.

حبذا: چه خوب است، چه نیکوست، آفرین، خوشا.

خامس آل عبا: از لقب‌های امام حسین علیه السلام است که پنجمین
نفر از "اصحاب کسا" است.

خضیب: خضاب داده شده، رنگ کرده شده، رنگین.

رحیل: کوچ کردن، کوچیدن.

سودا: داد و ستد، خرید و فروش.

سبط نبی: سبط، به معنای نواده است. سبط پیامبر یا سبط نبی
از لقب‌های امام حسین و امام حسن مجتبی علیه السلام است. امام
حسین علیه السلام سبط اصغر پیامبر و امام مجتبی، سبط اکبر نامیده
می‌شود. گاه در روایات و زیارتنامه‌ها به این دو نوه عزیز
رسول خدا صلی الله علیه و آله، "سبطین" اطلاق شده است: "السلام علیكما
یا سبطی نبی الرحمة و سیدی شباب اهل الجنة".

سنان: سرنیزه.

سبع: حیوان وحشی.

صدر: ۱. سینه ۲. اول هر چیز ۳. بالا، طرف بالا ۴. پیشوا،
بزرگ. ج. صدور.

علی الدنيا عفا: امام حسین علیه السلام در شهادت علی اکبر بسیار

اندوهناک و متأثر گردید و در فراقش فراوان گریست و هنگامی که سر خونینش را در بغل گرفت، فرمود: ولدی علی عَلی الدنیا بعدک العفا (فرزندم علی! دیگر بعد از تو اف بر این دنیا).

عصیان: نافرمانی، سرپیچی.

عدم: نیستی، نابودی.

غسق: ۱. تاریک شدن شب ۲. تاریکی اول شب.

فی سبیل الله کل یقتلون هم ز بعد یقتلون هم یرزقون: همه-ی آنها که در راه خدا کشته شدند چون در راه خدا کشته شدند نزد خداوند روزی می‌خورند. سوره مبارک آل عمران آیه ۱۶۹، «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ یعنی ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگان‌اند! بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

قتال: کشتن، جنگ کردن.

قرب: بها، قدر، مرتبه، منزلت، جوار، نزدیکی، خویشاوندی، خویش، قرابت.

قاعدين عند مليک مقتدر: آیه ۵۵ سوره قمر فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ؛ یعنی در منزلگاه صدق و حقیقت نزد خداوند عزت و سلطنت جاودانی متنعم‌اند.

قاب قوسین: واژه «قاب قوسین» در آیه ۸ و ۹ سوره نجم ذکر شده و برای بیان شدت نزدیکی پیامبر اسلام به ساحت مقدس الهی به کار رفته است: «ثمّ دنی فتدلی فکان قاب قوسینی او ادنی»، سپس نزدیک و نزدیکتر شد تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر شد، سپس نزدیک و نزدیکتر شد. همان گونه که بیان شد این تعبیر، کنایه از شدت نزدیکی پیامبر به ساحت مقدس ربوبی است و الا خداوند با بندگانش فاصله مکانی ندارد.

کاهلی: سستی، تنبلی.

کلهم صرعی علی وجه الثری: همه‌ی آنها روی خاک جان دادند.

کلهم قالوا و هم یستبشرون لا علیهم خوف و لا هم یحزنون: سوره‌ی آل عمران آیه ۱۷۰: «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ یعنی آنان به فضل و رحمتی که خدا نصیبشان گردانیده شادمان‌اند و دلشادند به حال آن مؤمنان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند و بعداً در پی آنها به سرای آخرت خواهند شتافت که بیمی بر آنان نیست و غمی نخواهند داشت.

کل شیء هالک الا وجهه: سوره القصص آیه ۸۸: «وَلَا تَدْعُ

مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ
الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ یعنی و با خدا معبودی دیگر مخوان
خدایی جز او نیست، جز ذات او همه چیز نابودشونده است.
فرمان از آن اوست و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.
لختی: یک لخت، مقداری، اندازه‌ای، قدری، کمی، پاره‌ای،
بخشی، بعضی، جزئی، قطعه‌ای، اندکی.
لطم الخدود: خراشیدن گونه.

لا یزید ضالمین الا خسار: به آیه ۸۲ سوره اسراء اشاره دارد.
«وَتُنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ
الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»؛ یعنی و ما آنچه را برای مؤمنان مایه
درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم؛ ولی ستمگران را
جز زیان نمی‌افزاید.

مؤمن: امین، درستکار، مورد اطمینان، مورد وثوق، مطمئن،
معتمد، موثق.

محن: ج. محنت، رنج‌ها، سختی‌ها، محنت‌ها، مشقات،
مشقت‌ها، آزمایش‌ها، بلاها.

مستتر: نعت فاعلی از استتار، پوشیده‌شده.

منا: محلی در مکه که در ایام حج حجاج بخشی از روز را در
آن جا به سر برده، قربانی و حلق یا تقصیر می‌کنند.
مستلق: غوطه‌ور، خوابیده، درازکشیده.

مضیع: تنگنا، تنگ جا، دشوار، سخت، شاق، مشکل.

میتہ: حیوان مردہ کہ به غیر ذبح شرعی مردہ باشد.

موتوا قبل موتوا: قال رسول الله ﷺ: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَ زِنُوا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَ مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»؛ یعنی پیش از آن که به حساب شما برسند، خود حسابگر خویش باشید و قبل از این که اعمال شما را بسنجند، اعمال خود را وزن کنید و قبل از اینکه مرگ شما فرا برسد و شما را به قبر ببرند بمیرید.

من قضی نحبہ و منهم ینتظر: سوره مبارک الأحزاب آیه ۲۳: «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا»؛ یعنی میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدهی که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.

معرکه: ۱. میدان جنگ و رزمگاه، ج. معارک ۲. کار پُراهمیت، هنگامه، غوغا ۳. کسی که کار مهم انجام دهد.

ممات: مرگ، زمان مرگ.

وادی طوی: (با تلفظ طُوا، یا: وادی اَیْمَن) در قرآن دره یا گذرگاهی در جنب کوه طور در شبه جزیره سینا در شمال

شرقی مصر (سینا، کوه). در این وادی مقدس بود که حضرت موسی علیه السلام با دیدن نور الهی، که در هیئت آتشی درگرفته به درختی بر او ظاهر شد، به نبوت رسید. در قرآن سه بار از این وادی، یک بار با نام وادی ایمن (قصص، ۳۰) و دوبار با نام وادی طوی (طه، ۱۲؛ نازعات، ۱۶) یاد شده است. در تورات نیز وادی ایمن "طوی" خوانده شده است.

هم‌کشی: (صفت) همکار؛ هم‌کردار.

هم یرزقون: سوره مبارک آل عمران آیه ۱۶۹: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ یعنی ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگان‌اند بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

یا رسول الله الیک المشتکی: ای رسول خدا! شکایت به نزد تو می‌آورم.

یشری نفسه: به این آیه اشاره دارد: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»؛ یعنی و بعضی از مردم از جان خود در راه رضای خدا درگذرند و خدا با چنین بندگان رئوف و مهربان است.

یا عماه: ای عمو (در مقام استغاثه).